

ربانی بودن

دکتر یوسف قرضاوی

ترجمه‌ی جلیل بهرامی‌نیا

نخستین ویژگی از ویژگی‌های کلی اسلام عبارت است از: ربانیت.

ربانیت - چنانکه صاحب‌نظران زبان عربی می‌گویند - مصدری است صناعی، منسوب به «رب» که به صورت غیر قیاسی الف و نون بر آن افزوده شده است، و معنایش: نسبت یافتن و انتساب به رب یعنی الله ﷻ می‌باشد و هنگامی به انسان «ربانی» گفته می‌شود که پیوندی ناگسستنی با «الله» داشته باشد، از دین و کتاب او آگاه باشد، و آن را به دیگران بیاموزد و معلم دین و کتاب خدا باشد. در قرآن‌کریم در این باره چنین آمده است:

﴿وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾ [آل عمران: ۷۹].

«بلکه با کتابی که آموخته‌اید و یاد داده‌اید و درسی که خوانده‌اید، مردمانی ربانی و خدایی باشید».

هدف از ربانی بودن در این بحث دو مطلب می‌باشد:

(۱) ربانی بودن هدف و مقصد. (۲) ربانی بودن منبع و برنامه.

(۱) ربانی بودن هدف و مقصد

منظور ما از ربانی بودن هدف و مقصد این است که دین اسلام آرمان‌نهایی و هدف پایانش را، [برقراری] پیوند و رابطه نیکو با خداوند ﷻ و دستیابی به رضایت و خشنودی او قرار می‌دهد و این است آن بزرگترین هدف اسلام و به تبع آن بزرگترین هدف انسان و نقطه مورد توجه و پایان آرزوها و تلاش و تکاپویش در زندگی:

﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾ [الإنشاق: ۶].

«هان ای انسان! تو پیوسته با تلاشی بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد».

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ﴾ [النجم: ۴۲].

«و این که قطعاً پایان راه به پروردگار تو منتهی می‌شود».

این که اسلام آرمان‌ها و اهداف دیگری دارد که فردی اند و اجتماعی، جای اندک بحثی هم ندارد، اما با درنگ و بازاندیشی درمی‌یابیم که این اهداف در حقیقت در خدمت همان آرمان برتر، یعنی خشنودی خدا و دریافت پاداش نیک می‌باشند؛ از این رو هدف اهداف و آرمان آرمان‌ها، همین است و بس.

درست است که در اسلام قوانین تجاری و نظامی و معاملاتی وجود دارد، اما مقصود از آن‌ها، سامان‌بخشیدن به زندگی مردم به منظور تأمین آسایش، و نجات آن‌ها از کشمکش بر سر کالای بی‌ارزش دنیا می‌باشد، تا بدین وسیله فرصت یابند که خدا را بشناسند، فرمان‌هایش را بپذیرند و در زمینه‌های مورد پسند او، به تلاش و تکاپو بپردازند. و در اسلام جهاد و پیکار با دشمنان وجود دارد، اما هدف نهایی این است که:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلِمَةً لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹].

«تا فتنه‌ای باقی نماند (و دشمنان نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از اجرای فرمان‌های خدا بازدارند) و دین خالصانه از آن خدا گردد».

همچنین در اسلام جستجوی روزی در اطراف و جوانب این کره خاکی، و بهره‌گیری از پاکی‌ها، مورد تشویق قرار گرفته است، اما هدف نهایی همان به جای آوردن شکر نعمت‌های خدا و ادای حق اوست:

﴿كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ ۗ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [سبأ: ۱۵].

«از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جای آورد، سرزمینی است پاک و پاکیزه و (آفریدگارتان) آفریدگاری است بس آمرزنده».

تمامی آنچه از قانون و توجیه و راهنمایی در دین اسلام وجود دارد، تنها به منظور آماده‌نمودن انسانی برای بندگی و عبادت کامل و خالصانه خدای یگانه می‌باشد و نیز برای این که انسان کاملاً فرمان‌پذیر و بنده خدا باشد و نه بنده کسی و یا چیزی غیر از او. به همین دلیل روح و گوهر اسلام همان توحید است. بدین معنا که انسان به این آگاهی و دانش برسد که قانونگذار و فرمانروا و فریادرس جز خدا وجود حقیقی

ندارد و او را در فرمان‌پذیری و داوری و در یاری‌جستن و کمک‌خواهی یگانه و جدا سازد، نه کسی را با او، و نه او را با کسی شریک سازد. این است معنای: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (الفاتحه: ۵). «پروردگارا! تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم».

که فرد مسلمان روزانه حداقل هفده بار به هنگام خواندن سوره فاتحه در تمامی رکعات نمازها آن را تکرار می‌کند. خداوند پیام‌آورش محمد ﷺ را مخاطب و متوجه این حقیقت نمود و به او فرمان داد که آن را آشکار ساخته و به توده‌های مردم برساند. در این مورد می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِثْلَ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبَدَلِكُ أُمْرٌ وَأَنَا أَوْلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ۗ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾ [الأنعام: ۱۶۱ - ۱۶۴].

«بگو: بی‌گمان پروردگارم (با وحی آسمانی و قرآنی) مرا به راه راست رهنمود کرده است و آن دین راست و استوار و پابرجا یعنی دین ابراهیم است. همان کسی که حقگرا (و از روش‌های انحرافی محیط خود، رویگردان) بوده و از زمره مشرکان نبود. بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من برای خداست که پروردگار جهانیان است. او را هیچ شریکی نیست. و به همین دستور داده‌شده‌ام و من اولین تسلیم‌شدگان (این دستور) هستم. بگو: آیا (سزاوار است) که اختیار خود را جز خدا به کسی یا چیزی دیگر بسپارم و حال آن که خدا پروردگار و صاحب اختیار هر چیزی است؟ حال آنکه او پروردگار همه چیز است. و هر کسی تنها به زیان خودش مرتکب گناه می‌شود. و هیچکس بار گناه دیگری

را به دوش نمی‌کشد. آن‌گاه به سوی پروردگارتان باز می‌گردید و شما را از (اعمالتان و) اختلافاتی که داشتید، آگاه می‌سازد».

در حقیقت هدف آفرینش انسان تنها این نیست که بخورد و بنوشد و به تفریح و بازی پردازد، سپس به سان یک حیوان سر بر خاک بگذارد و بمیرد؛ همانند آن‌هایی که خداوند در باره‌شان می‌فرماید:

﴿يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾ [محمد: ۱۲].

«بهره می‌گیرند و لذت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند!».

هدف آفرینش انسان به حقیقت بسی برتر و ارزشمندتر از این‌هاست. مشهور است که نادان زندگی می‌کند تا بخورد، و خردمند می‌خورد تا زندگی کند، اما اینجا پرسشی می‌ماند که پاسخ آن بسیار ضروری است و آن این که زنده‌ماندن خردمند برای چیست؟ خود زندگی هدف نیست تا ذاتاً مورد نظر باشد و به ناچار هدفی باید باشد که انسان برا نیل به آن زندگی کند، این هدف کدام است؟ ماتریالیستها که در جهان بینی و فلسفه خود پاسخی کامل نمی‌یابند، اما مؤمنان و دینداران می‌گویند: هدف زندگی انسان این است که آفریدگارش را بشناسد و او را عبادت کند. یعنی: مشتاقانه و با طلب کمک از او، فرمان‌هایش را کاملاً اجرا کند و مأموریت سفارت و جانشینی او را بر روی زمین به انجام رساند.

بدین ترتیب وقتی زندگی نادان برای خوردن و خوردن دانا برای زنده‌ماندن است، پس (می‌توان گفت: که) زنده‌ماندن مؤمن برای عبادت خدای یگانه است. قرآن ضمن بیان هدف آفرینش جن و انسان این حقیقت را آشکارا مقرر داشته و بدان تصریح می‌نماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥١﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ

﴿٥٢﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٣﴾﴾ [الذاریات: ۵۶ - ۵۸].

«من پریان و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. از آنان نه درخواست هیچگونه رزق و روزی می‌کنم و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و قدرتمند است و بس».

فرا تر از این، قرآن بیان می‌دارد که آفرینش تمام هستی فرد است و فرودست آن، آسمان‌ها و زمین آن، هدفی جز این نداشته که مردم پروردگارشان را به عنوان دانا و توانای مطلق بشناسند. و این همان شناختی است که ورودی همه هدایت‌ها و کلید تمامی نیکی‌ها و خوبی‌هاست. خداوند در این زمینه می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [الطلاق: ۱۲].

«خدا همان است که هفت آسمان و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (خدا) همواره در میان آن‌ها جاری است تا بدانید خداوند بر هر چیزی تواناست و آگاهی او همه چیز را فرا گرفته است».

انسان بدین ترتیب، برای خودش آفریده نشده است، چرا که هر موجودی در این هستی، به منظور ارائه خدمت به غیر خودش خلق گردیده است. وی همچنین برای خدمت به موجود دیگری از آفریده‌های این جهان نیز آفریده نشده است، برعکس، همه آنچه که در هستی موجود است برای خدمت رسانی به وی رام گردانیده شده‌اند، چنانکه خدا می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ تَرَوُا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ﴾ [لقمان: ۲۰].

«آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، مسخر شما کرده و نعمت‌های خود را — چه ظاهری و چه باطنی — بر شما گسترده و افزون ساخته است؟».

هرآنچه در این هستی است، برای انسان آفریده شده است. اما انسان خود برای خدا خلق شده است، برای شناختن و عبادت او و برای ادای امانتش در زمین. و همین به عنوان شرف و افتخار کافی است: سروری تمامی هستی و تنها بندگی آفریدگار آن.

از نتایج این ربانی بودن در روان فرد و در زندگی:

این ربانی بودن - در هدف و مقصد - بی گمان نتایج و فواید بسیاری در دوران شخصیت فرد و در زندگی، به همراه دارد که علاوه بر نتایج اخروی آن که در اوج ارزشمندی می باشند، در همین دنیا انسان از آن‌ها بهره مند می گردد. از جمله این نتایج و ثمرات:

نخست: آگاهی یافتن بر هدف وجود انسانی:

بدینگونه که انسان وجود خود را هدفدار ببیند، حرکتش را دارای فرجامی مشخص و زندگی را دارای پیام و مأموریت بشناسد و در سایه چنین شناختی به معنادار بودن زندگی و ارزشمندی آن پی ببرد و معیشت خود را لذتبخش و روح پرور احساس کند. و نیز دریابد که او ذره‌ای سبک و ناچیز و سرگردان در فضا و آفریده‌ای وانهاده و فراموش شده نیست که در دل شبی تیره و تار، بی هدف و کورکورانه گام برمی دارد، همانند منکرین خداوند و یا گرفتاران دام تردید که نمی دانند: چرا به وجود آمده اند؟ چرا زندگی می کنند؟ و چرا سر بر خاک می گذارند و می میرند؟

نه، انسان چنین نیست، وی در گمراهی و کوری زندگی نمی کند، و به سوی پوچی و ناکجاآباد^{۱)} رهسپار نیست، بلکه با شناختن خداوند و اقرار به یگانگی او، مطابق نقشه و هدایت پروردگار با آگاهی کامل از مأموریت، و با شناخت دقیق از مقصد نهایی، آرام و با

۱- ناکجا آباد: کنایه از زیستگاه و آبادی‌ای مجهول و دورافتاده. (لغت نامه دهخدا) [مصحح].

نشاط پای در راه می‌نهد و گام برمی‌دارد. او گفته این شاعر حیران و سرگردان را، هرگز بر زبان نمی‌آورد که اظهار می‌دارد:

لبست ثوب العیش لم أستشر وحیرت فیہ بین شتی الفکر!
وسوف أنضو الثوب عنی، ولم أدر: لما ذا جئتُ وأین المفر؟!

پیراهن زندگانی را بدون این که با من مشورت شود بر تن کردم، در زندگی بین اندیشه‌های پراکنده و رنگارنگ، سرگشته شدم، فردا هم همان جامه را از تن بیرون خواهم آورد، بدون این که بدانم چرا آمدم و راه گریز کجاست؟! و یا آنچه دیگری گفته است: «جنت لا أعلم من این ولكنی أتیت»: آمدم، نمی‌دانم از کجا؟ اما به هر حال آمدم!

هرگز! مؤمن هیچگاه لب به چنین گفته‌ای نمی‌گشاید، چرا که ربانیت، سرمنزلش را مشخص نموده است و لذا دریافته که از کجا آمده، آمدنش بهر چه بود؟ و می‌داند به کجا می‌رود و آرامگاهش کجا خواهد بود و «وطنش نمایان» است. کافی است از کتاب پروردگارش، دلایل ابراهیم خلیل الرحمان را در ردّ بت پرستان بخواند، آنجا که می‌گوید:

﴿فَأَيُّهُمْ عَدُوٌّ لِّيَ إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۷۷﴾ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿۷۸﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿۷۹﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿۸۰﴾ وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿۸۱﴾ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿۸۲﴾﴾ [الشعراء: ۷۷ - ۸۲].

«همه آن معبودها دشمن من هستند، به جز پروردگار جهانیان که مرا آفریده، و هم او مرا (به سوی سعادت دنیا و آخرت) راهنمایی می‌سازد، آن کسی که مرا سیر و سیراب می‌کند و به هنگام بیماری شفایم می‌دهد، آن کسی که مرا می‌میراند و زنده‌ام می‌سازد و آن کسی که امیدوارم در روز جزا و سزا، گناهم را ببامزد».

دوم: راهیابی به فطرت:

از دیگر ثمره‌ها و فایده‌های این ربانیت، سازگاری یافتن و هم‌نواشدن انسان با همان

فطرتی است که آفریدگارش او را بر آن سرشته است. فطرتی که دردمند دین بوده و نیازمند ایمان به خداوند است و هیچ جایگزین دیگری را به جایش نمی‌پذیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾
[الروم: ۳۰].

«خالصانه به سوی دین اسلام روی آور، این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است، نباید سرشت خدا را تغییر داد (و هدف و برنامه دیگری در پیش گرفت)».

راه یافتن انسان به فطرت و طبیعت نخستین خود، دستاوردی ناچیز و کم‌ارزش نیست، بلکه یافته‌ای است پراج و قابل ملاحظه، و خودباوری و ثروتی است گرانبها که فرد در سایه آن سازگار با خود و همنوا و هماهنگ با جهان گسترده و پرشکوه پیرامونش، به زندگی می‌پردازد. آخر کل هستی روی به سوی خدا داشته و ستایشگر و ثناگوی اوست:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾ [الإسراء: ۴۴]. «و هیچ موجودی نیست مگر آنکه پروردگار را به پاکی و بزرگی می‌ستاید».

به ذکرش، هرچه بینی در خروش است دلی داند در این معنی که گوش است
نه بلبل بر گلشن تسبیح‌خوانی است که هر خاری به تسبیحش زبانی است

حقیقت این است که خلأ فطری اولیه‌ای در انسان وجود دارد که پرنمودن آن نه از علم برمی‌آید و نه از فرهنگ و هنر و فلسفه. و تنها چیزی که می‌تواند آن خلأ را پر و آن کاستی را جبران نماید، ایمان به خداست و بس^{۱)}.

۱- مشکل امروز نوع انسان به ویژه در جوامع غربی، مشکلی است جدی به نام «بحران هویت» بدین معنی که اساساً «انسان‌بودن» چیست؟ نظریه معرفتی رایج در تئولوژی مسیحی غرب این است که انسان در مقام معرفت، عمدتاً با چهارگونه رویکرد با واقعیت مواجه است: فلسفی، دینی، هنری و علمی. انسان با هر کدام از این رویکردها با «معنایی از واقعیت» مواجه می‌شود، اما هیچکدام از

احساس آشفته‌گی و پریشانی و تشنگی و گرسنگی، همواره تا هنگام یافتن خدا و ایمان به پروردگار و روی نمودن به پیشگاه او، در فطرت انسانی، باقی خواهد بود. آنگاه پس از ایمان به خدا، خستگی جایش را به آسایش، تشنگی جایش را به سیرابی و اندوه و غم جایش را به شادمانی و آرامش خیال خواهد داد. اینجاست که انسان پس از دوران سرگشتگی و سرگردانی احساس نجات‌یافتگی خواهد کرد، پس از بیراهه و کژراهه رفتن‌ها، بر راه راست و صحیح قرار خواهد گرفت و بعد از نگرانی و پریشانی حالی به آرامش روان خواهد رسید. و اینجاست که دوران آوارگی و غربت وی به سر آمده، و به خانه و خانواده‌اش خواهد پیوست.

فألقت عصاها واستقر بها النوى كما قر عيناً بالأياب المسافر

معناهایی که از طریق سه رویکرد: فلسفی، هنری و علمی عاید انسان می‌شود، قادر نیست «بحران هویت» بشر را برطرف سازد، بلکه تنها رویکرد دینی به واقعیت است که از عهده حل این معضل برمی‌آید. اگر انسان را در زمینه شناخت کامل واقعیت خود و هستی، طفلی شیرخوار بدانیم - که چنین هم هست - رویکردهای غیر دینی به سان پستانکهای پلاستیکی هستند که کودک را نه سیر و آرام بلکه موقتاً فریب می‌دهند. اما رویکرد دینی همانند پستان مادر است که کاملترین پاسخ در مقابل نیاز گرسنگی و بی‌قراری می‌باشد. پیام الهیات امروز غرب این است که داروی معضل «بحران هویت» رویکرد دینی به واقعیت است. این پیام به مفهوم ترک سه رویکرد دیگر نیست، انسان در دوران مدرن‌بته می‌تواند فلسفه، علم و هنر را توسعه دهد، چنانکه داده است. پیام مسیحیت از همه انسان‌ها می‌خواهد که در پروژه توسعه و تنظیم امور زندگی، راه دریافت آن پیام را مسدود نکنند و در دام این پندار بی‌پایه نیفتند که انسان با کوشش‌های عقل خود بنیاد، این توانایی را دارد که به خود معنا بخشد و بحران هویتی‌اش را برطرف سازد، این نجات تنها با رویکرد به پیام زنده و سازنده خداوند میسر است. (مترجم، با استفاده از سخنرانی دکتر مجتهد شبستری در «همایش روشنفکری در ایران». همچنین برای درک بهتر عجز دیگر مکاتب در کار معنی بخشیدن به انسان و لزوم «پابره‌نه سوی مسجد دویدن»، ن.ک به: تمثیل پادشاه و کنیزک در ابتدای دفتر اول مثنوی معنوی و بخش «نتیجه» از کتاب: «سرگذشت قرن بیستم» نوشته: روزه‌گارودی).

عصایش را بر زمین انداخت (از سفر بازایستاد) و اقامت گزید، همچنانکه مسافر با بازآمدن شادمان می‌گردد.

انسان به هنگام نیافتن خدا و دوربودن از پروردگار - و حال آن که او از شاه‌رگ گردن هم نزدیک است - به راستی چه زندگی پردرد و شقاوت‌بار، چه بهره‌ناچیز و چه تلاش و تکاپوی نافرجام و بی‌نتیجه‌ای خواهد داشت! سعادت، آرامش و حقایق و حتی هویت خودش را هم گم خواهد نمود:

﴿كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ [الحشر: ۱۹].

«همانند آن‌هایی که خدا را از یاد بردند، در نتیجه او هم خودشان را از یادشان برد». حال زندگی یک انسان فاقد هویت و از خودبیگانه را اگرچه در نظر خود و دیگران، خردمند، شنوا و بینا، بلکه دانشگاهی و روشنفکر و شاید - فراتر از این‌ها - دکتر نام‌آوری در علوم و فرهنگ هم باشد، در نظر آورید! اصلاً آن که شناختی در باره خود ندارد، چگونه شخصیتش را بازخواهد یافت؟ و چگونه خود را خواهد شناخت، آن که پرده فریب‌خوردگی و خودبرتربینی بین او و «خود» حقیقی‌اش فاصله انداخته است؟ و یا پیروی از خواسته‌های شخصی، دنیاپرستی، غرق‌شدن در باتلاق لذت‌های حسی و آرزوهای تن‌خاکی، وی را از خود مشغول داشته‌اند؟

انسان به راستی آفریده‌ای است شگفت‌انگیز، ترکیب‌یافته از مستی گل و نفخه‌ای از روح خدا. آن که شناختنش از انسان تنها بر مبنای جنبه خاکی بوده و دمیده‌شدن روح را به فراموشی می‌سپارد، حقیقت انسان را نشناخته و آن که در اندیشه اعطای حق جسد از خوراک و نوشابه حاصل از خاک بوده، و خوراک قسمت روحانی و معنوی را از ایمان و خداشناسی به او نمی‌رساند، به یقین حق فطرت انسانی را تباه نموده، ارزش آن را فرو نهاده، و آن را از مایه زندگی و نشاط و سرزندگی بی‌بهره و محروم گذاشته است.

ابن قیم رحمته می گوید^{۱)}:

«در قلب، آشفستگی و پراکندگی وجود دارد که جز روی نمودن به سوی خدا، آن را به سامان نخواهد کرد. و احساس تنهایی و بی پناهی موجود در آن را، جز انس با خدا، زایل نخواهد ساخت، اندوه موجود در قلب را جز سرور خداشناسی و شادمانی صداقت در برابر پروردگار، از دل نخواهد برد. دغدغه و نگرانی قلب را جز همیشه با خدا بودن و شتافتن به سوی او، به آسودگی خاطر تبدیل نخواهد نمود. و در قلب زبانه‌های سوزناک و اخگرهایی از حسرت وجود دارند که جز رضایت به امر و نهی خداوند و خشنودی از مقدرات الهی و صبر همیشگی بر این روش تا هنگامه دیدار پروردگار، چیز دیگری آن را فرو نخواهد نشاند. و فقر و نیازمندی موجود در قلب را چیزی جز دوست داشتن خدا، بازگشت به سوی پروردگار، مداومت بر ذکر او و اخلاص صادقانه نسبت به او سد نخواهد نمود؛ و چنین فقری حتی با دنیا و مافیها از قلب زدوده نخواهد شد.»

این‌ها صرفاً ثئوری یک اندیشمند نیست و بس، بلکه سخنان پرشور کسی است اهل ذوق و تجربت‌اندیش که از آگاهی‌ها و شور درونی خود و از دیده‌ها و ملاحظاته‌اش در اطرافیان سخن می گوید.

این است آن فطرت بشری اصیلی که جز در سایه رهپویی به سوی خدا و ایمان به پروردگار و پناه‌بردن به حضرتش، به آرامش و آسایش نمی‌رسد و این است همان فطرتی که تکبر و سرسختی شدید مشرکان عرب در جاهلیت هم نتوانست بر آن پرده انکار بکشد:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^{۲)}

«هرگاه از آنان (که کسانی و یا بت‌هائی را شریک خدا می‌دانند) بپرسی: چه کسی

۱- در کتاب «مدارج السالکین».

۲- العنکبوت: ۶۱. این مفهوم در چندین سوره تکرار شده است.

آسمان‌ها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا».

بر این فطرت گاهی زنگار شبهات و یا غبار شهوات می‌نشیند، گاهی منحرف می‌شود و با پیروی از گمان یا خواسته‌های شخصی یا به واسطه تقلید نابخردانه از نیاکان و اطاعت کورکورانه از سران و بزرگان، آلوده و ناخالص می‌گردد، گاهی هم انسان به علت گرفتار آمدن به بیماری فریب‌خوردگی و خودبینی، خود را موجودی مستقل و خودگردان و بی‌نیاز از خداوند، به حساب می‌آورد!!

با تمام این‌ها این فطرت ریشه‌دار اگرچه پژمرده می‌شود اما نمی‌میرد و هرچند پوشانده می‌شود ولی نابود نمی‌گردد. از این رو آن هنگام که سختی‌ها و تنگناهای زندگی و یا بحران‌های غیر مترقبه و پیش‌بینی نشده، گریبان انسان را می‌گیرند، و در عین حال از خود و دیگران هم در جلوگیری و یا برطرف ساختن آن‌ها کاری ساخته نیست، این پوسته سطحی فریبا، به سرعت کنار رفته و آن فطرت اصیل و پوشیده، جلوه می‌کند و آن ندای خفه شده و در گلو مانده در قالب خداخواهی و خداجوئی یکباره آزاد می‌گردد. همانگونه که خدا می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا﴾ [الإسراء: ۶۷]. «و چون سختی و

آسیبی در دریا به شما می‌رسد، معبودان باطلی که جز او می‌خوانید»

این فطرت خداگرایی، حقیقتی است مورد پذیرش تمامی پژوهشگران تاریخ ملل، ادیان و تمدن‌ها. آنان به هنگام مطالعه تاریخ دریافتند که انسان از کهن‌ترین دوران‌ها، دیندار و اهل عبادت بوده و به خدایی حال دروغین و یا راستین، ایمان داشته است. حتی یکی از مورخان بزرگ چنین اظهار داشته است:

«در تاریخ شهرهایی بدون کاخ و قصر، بدون کارگاه و مکان‌های صنعتی و بدون برج و بارو یافته شده‌اند اما هیچگاه شهرهایی یافته نشده‌اند که فاقد عبادتگاه باشند».

به همین دلیل، مأموریت اصلی همه پیام‌آوران خدا در همه دوران‌ها عبارت بوده است از: برگرداندن مردم از عبادت‌کردن آفریده‌ها به عبادت آفریدگار؛ و نخستین درخواست آنان از اقوام‌شان این بود که:

﴿أَبِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«در زمینه اهداف زندگی و روش‌های آن) تنها خدا را عبادت کنید و تنها در بند قوانین و ضوابط او باشید و از غیر خدا دست بردارید».

﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾^{۱)}. «الله را عبادت کنید؛ شما جز او هیچ معبود برحقى ندارید».

اما وجود خداوند، در همه زمان‌ها و دوران‌ها، نزد تمامی اقوام و ملل مسأله‌ای بود مسلم و پذیرفته شده که موضوعیت هم نداشت و مورد جدال و مناقشه هم واقع نشده مگر از سوی معدود افرادی نادر و غیر قابل توجه. لذا پیام‌آوران خدا، خود را به اثبات وجود خدا و استدلال در باره آن مشغول نساختند، بلکه آنان در خصوص اثبات یگانگی خدا در ربوبیت و الوهیت و برای اثبات این که این حق مسلم اوست که در زمینه عبادت، یگانه و تنها گردد^{۲)}، به استدلال و اقامه حجت پرداختند. قرآن در این مورد می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾

[الأنبياء: ۲۵].

«هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستاده‌ایم مگر این که به سوی او وحی نموده‌ایم که معبودی جز من وجود حقیقی ندارد، پس مرا عبادت کنید».

۱- این گفته را قرآن در سوره اعراف، آیات: ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵ از زبان نوح، هود، صالح و شعیب علیهم‌السلام ذکر نموده است و مفهوم آن در چندین سوره تکرار شده است.

۲- از کتاب «الإيمان والحياة» صص ۹۴ - ۹۷ نوشته مولف [که تحت عنوان «نقش ایمان در زندگی» به فارسی ترجمه شده است].

سوم: سالم ماندن روان از پریشانی و ستیزه‌جویی روانی

و از نتایج این ربانیت - ربانی بودن هدف و مقصد - سلامت روان بشری از آشفتگی و تضاد درونی، و نجات یافتن از سرگردانی در میان اهداف مختلف و جهت‌های گوناگون می‌باشد.

اسلام آرمان‌های انسان را تنها به یک مورد خلاصه نموده که عبارت است از: راضی نمودن خداوند. و کانون دغدغه‌های خاطر او را فقط یک دغدغه قرار داده و آن: کردار و رفتار خداپسندانه می‌باشد. و روان انسانی را هیچ چیزی همچون یگانگی هدف و مقصد در زندگی، و در نتیجه آگاهی از نقطه شروع، جهت حرکت و شناختن همسفران و همراهان آرام نمی‌سازد. برعکس، چیزی مانند اختلاف اهداف چندگانگی جهت حرکت، و ناسازگاری و رو در رویی گرایش‌ها، انسان را به دشواری و درد و رنج دچار نمی‌سازد. انسان در این صورت گاهی شرقی است و گاهی غربی، یکبار به سمت راست رو می‌نماید و بار دیگر به سمت چپ، گاهی تقی را راضی می‌سازد، نقی خشمناک می‌شود، این بار نقی را خشنود می‌کند، تقی عصبانی می‌گردد و بیچاره خود در هر دو حالت میان رضایت یک طرف و خشم طرف مقابل، سرگشته و متحیر باقی می‌ماند!

ومن في الناس يرضى كل نفس و بين هوى النفوس مدى بعيد؟!

و با وجود این همه اختلاف سلیقه و گوناگونی خواسته‌ها، کیست که بتواند همگان را راضی گرداند؟!

باور یکتاپرستی به مسلمان یقین می‌بخشد که پروردگاری جز الله وجود ندارد که از وی هراس داشت و یا به او امیدوار بود و جز الله معبودی حقیقی نیست که از خشمش پرهیز شود و یا رضایتش جلب گردد. و با این نگرش مسلمان، همه اربابان دروغین و آقا بالا سرهای تقلبی را از متن زندگی بیرون می‌اندازد و همه بت‌های مادی و معنوی قلبش را درهم خرد می‌نماید، فقط به پروردگاری الله رضایت می‌دهد، بر او توکل می‌کند، به سوی او بازمی‌گردد، به فضل و رحمتش چشم می‌دوزد، از نیرویش یاری می‌جوید،

برای او محبت و دوستی می‌ورزد، داوری را نزد او می‌برد، به او تمسک می‌جوید و به او پناه می‌برد:

﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۰۱].

«و هرکس به الله تمسک جوید و به او پناه برد، به راه راست و درست رهنمود شده است.»

چنین انسانی کجا و مشرک کجا! مشرکی با چندین ارباب و آقا و با اهداف متناقض و متضاد که قرآن وی را به برده‌ای همانند می‌سازد با چند ارباب که در مالکیت وی شریک بوده و باهم توافق ندارند و مدام درگیرند، و هریک او را به چیزی مخالف فرمان دیگری، دستور می‌دهد و چیزی از وی می‌خواهد که شریک دیگر مخالف آن را از او می‌خواهد. چنین فردی اندیشه‌اش آشفته و پراکنده و قلبش ناآرام و پریشان است. خداوند می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا^۱ لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا﴾ [الزمر: ۲۹].

«خداوند مثالی زده است مردی را که برده شریکانی است که پیوسته در باره او به مشاجره و منازعه مشغولند، و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است، آیا این دو (برده که نمونه مشرک و موحدند) برابر و یکسانند؟»

یوسف علیه السلام در زندان عزیز مصر به دو هم بندش که آنان هم به مانند ملت او، از مردمانی بودند که با خدا، معبودهای دیگری را هم عبادت می‌کردند، چنین گفت:

﴿يَنْصَلِحِي السِّجْنَءَ أَزْيَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [مآ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا

۱- یعنی در مالکیت کامل یک فرد واحد، نه شراکتی در او باشد و نه کشمکش و نه درگیری، بلکه آقای خود را می‌شناسد، خواسته‌هایش را می‌داند، و می‌داند با چه چیزی و چگونه او را راضی نماید. و چنین فردی نمونه یک مؤمن موحد است.

تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ [یوسف: ۳۹ - ۴۰].

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه چیره (بر همه چیز و همه کس)؟ این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسم‌هایی (بی‌مسما) نیست که شما و پدرانتان آن‌ها را خدا نامیده‌اید. خداوند حجت و برهانی برای (خدائی) آن‌ها نازل نکرده است. فرمانروایی و قانونگذاری از آن خداست و بس. خداوند دستور داده است که جز او را نپرستید. این است آن دین ارزشمند و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

چهارم: رهایی یافتن از خودپرستی و بندگی شهوات:

و از نتایج این ربانیت این است که این ربانیت - هنگامی که در ژرفای درون استقرار یابد - انسان را از قید و بند خودپرستی، شهوت‌های نفسانی و کامجویی‌های حسی آزاد می‌سازد و از سر فرودآوردن و تسلیم‌شدن در برابر خواسته‌های مادیگرایانه و گرایش‌های شخصی خود نجات می‌بخشد.

بدین ترتیب که ایمان انسان «ربانی» به خداوند و روز آخرت، وی را در مقام «موازنه» و مقایسه می‌نشانند: مقایسه گرایش‌های شخصی با خواسته‌های دین، مقایسه میان کارهای شهوت پسند با دستورات پروردگار، مقایسه بین تمایلات ناشی از هوای نفس و اقتضای وظیفه بندگی. بین بهره‌گیری ناچیز امروز و حساب پس دادن فردا، بین لذت‌های زودگذر دنیوی و بازپرسی سخت و دقیق مورد انتظار در روز حساب.

این موازنه و بازپرسی، قادر است که یوغ بندگی هوای نفس و عبودیت شهوات را از گردن انسان بردارد و او را از خودپرستی و حیوان‌صفتی، به سوی افقی برتر اوج دهد، افق «انسانیت آزاد» که مبنای رفتار و گفتارش عبارت است از آگاهی و اراده آزاد، و نه وحی شکم و زیرشکم و غرایز حیوانی. چنانچه تا این افق تابان صعود ننمود، همواره چشم دوخته بدان مقام والا باقی مانده و خیره خیره به سویش می‌نگرد، و حریصانه، به

تلاش و تکاپوی بی‌امان، تا رسیدن به آن مقام، ادامه می‌دهد و پیوسته سرسختانه در آن می‌آویزد و به آن چنگ می‌زند و اگر روزی از آن جایگاه والا تنزل یافت، توبه‌کنان از گناه و آمرزش خواهان از خدا، به سرعت به همانجا بازمی‌گردد.

انسان ربانی، نه آن انسان «کاملاً خوددار» و فرشته‌خویی است که در دام خطا و معصیت گرفتار نمی‌آید، چنین انسانی جز در عالم خیال یا آرمانگرایی، سراغ نمی‌رود، بلکه انسان ربانی، انسان «توبه‌کار» و بازگردنده است که چون لغزشی از وی سرزند، متوجه تقصیر و سهل‌انگاری خود شده و چون مرتکب گناهی شود، به سوی پروردگارش بازمی‌گردد:

﴿فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غُفُورًا﴾ [الإسراء: ۲۵].

«او همیشه در حق «توبه‌کاران» و کسانی که همواره به سویش بازمی‌گردند، بخشایشگر بوده است».

از همین روست که خداوند ضمن برشمردن اوصاف پارسایانی که بهشتی به ارزش و وسعت آسمان‌ها و زمین برایشان آماده نموده است، به این صفت اشاره می‌نماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ يُغْفِرْ إِلَّا اللَّهَ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۵].

«پارسایانی بهشتی) کسانی (هستند) که چون دچار گناهی شدند یا بر خویشان ستم کردند، خدا را به یاد می‌آورند، و آمرزش گناهان‌شان را خواستار می‌شوند - و چه کسی جز الله، گناهان را می‌بخشد؟ - و آگاهانه انجام گناهان را ادامه نمی‌دهند».

پس با این وصف گرفتار آمدن انسان در دام نافرمانی خدا، و غلبه شهوت و هوای نفس بر آدمی، شگفت‌آور نخواهد بود. آدم، ابوالبشر، پیش از این‌ها از فرمان پروردگارش سرپیچی نمود و شیطان وی را فریفت تا جایی که مرتکب انجام نهی خداوند مبنی بر خودداری از خوردن محصولات آن درخت گردید. اما در عین حال چه شتابان توبه نمود

و چه زود به سوی خدا بازگشت و با اعتراف و آمرزش خواهی، بر در رحمت پروردگارش کوفت!

﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳].

«پروردگارا! ما (با انجام گناه و نافرمانی تو) بر خویشتن ستم نمودیم و اکنون اگر تو ما را نبخشایی و بر ما رحم ننمایی، قطعاً از زیانکاران خواهیم شد.»

﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۳۷].
«سپس آدم کلماتی را از پروردگارش دریافت داشت (و با گفتن آن‌ها توبه نمود) و خداوند توبه‌اش را پذیرفت. او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.»

آدم دست به گناه آلود و شیطان هم همچین، در عین حال خلعت بخشایش را تنها آدم دریافت داشت، بدین دلیل که نافرمانی آدم ناشی از ضعف و فراموشی بود:

﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].

«فرمان ما را به فراموشی سپرد و او را جدی نیافتیم.»

سپس توبه‌ای نصوح را جایگزین آن نمود که همانند فروغ سپیده‌دم که سیاهی شب را نابود می‌سازد، اثر گناهان را کاملاً محو ساخت:

﴿ثُمَّ أَجْتَبَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى﴾ [طه: ۱۲۲].

«سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و به راهش آورد.»

اما سبب نافرمانی ابلیس، خود برتر بینی و تمرد از دستور خداوند بود:

﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾ [ص: ۷۶].

«گفت: من از او به‌ترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل...»

و این نافرمانی جز پافشاری بر گمراهی و گمراه‌سازی، چیز دیگری به دنبال نداشت:

﴿قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۱۶﴾ ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿۱۷﴾﴾ [الأعراف: ۱۶ - ۱۷].

«ابلیس گفت: بدان سبب که گمراهم ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در کمین آن‌ها می‌نشینم، سپس از پیش رو و از پشت سر و از راست و چپ به سراغ ایشان می‌روم و (گمراه‌شان می‌سازم، تا آنجا که) بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت».

انسانی ربانی، اگرچه گاهی فرصت ارضای شهوت از طریق حرام و ناروا و بدون حضور پاسبان و بازپرس بشری هم برایش فراهم گردد، اما به خاطر شرم از خداوند و به امید این که در آن روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، خداوند او را در سایه‌ی خود پناه دهد، خویشنداری نموده و آن امر حرام را رها می‌سازد، و گفته‌ی یوسف صدیق را به هنگام دعوت حيله گرانه همسر عزیز مصر بر زبان می‌آورد: «معاذ الله» پناه بر خدا!

انسانی ربانی، گاهی فرصت ثروت‌اندوزی حرام، از طریق دریافت رشوه علنی یا پنهانی، یا با قبول پیشنهاد پست و مقام و نفوذ و یا با دیگر روش‌های باطل خوردن اموال مردم برایش فراهم می‌گردد. اما او راضی به اندک قانع به دارایی حلال و پاک، و مطمئن و خاطر جمع از این که گوشتی که از راه‌های حرام بر تن بروید، آتش جهنم بدان شایسته‌تر است، چشم‌پوشی می‌نماید و دست رد بر سینه‌اش می‌نهد. و دوست نخواهد داشت که دوزخ را با هیچ چیز، حتی اگر دارایی‌های خاور و باختر هم باشد، خریداری نماید.

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا تَجْمَعُونَ ﴿۵۸﴾﴾ [یونس: ۵۸].

«بگو: مردمان باید به فضل و رحمت خدا، آری به همین، باید شادمان باشند، این بهتر از چیزهایی است که (از اموال بی‌ارزش دنیا) روی هم می‌گذارند».

برای انسانی ربانی دست‌یافتن به پست و مقام از طریق دوستی به حرمت‌شکنان بزهکار یعنی: همکاری با ستمگران یا از طریق همراهی با باند تجاوزکاران، امری است

میسر، اما دینش مانع می شود و او را از این کارها بازمی دارد، و ایمانش با به یادداشتن این فرموده خداوند او را نهی می کند:

﴿وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ﴾ [هود: ۱۱۳].

«به ستمگران تکیه مکنید و بدانان پشت مبنید که در نتیجه این کار آتش دوزخ شما را در میان خواهد گرفت و (بدانید که) غیر از خدا دوستان و سرپرستانی ندارید (تا بتوانند ضرر و زیان از شما دفع نمایند و) پس (از تکیه به ستمگران، از سوی خدا) یاری نمی گردید و کمکی به شما نخواهد شد».

و گاهی فرصت تسلط و قدرت یافتن بر دشمن، برای انسان ربانی مهیا می گردد. در این حال او می تواند خود را از دشمن آسوده گرداند و دستی آرام بخش بر سینه بکشد، به اصطلاح کلوخش را با سنگ و انگشتش را با مشت پاسخ گوید و با انتقام از او، دل خود را خنک سازد و حق خود را با خوار و ذلیل ساختن دشمن مقهور بازپس گیرد. اما ربانیت آسانگیر و نرمخوی وی، امتناع می ورزد، مگر آن که موضع گذشت و تسامح و عفو اتخاذ کند. این است که گفته یوسف خطاب به برادرانش را تکرار می نماید:

﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۹۲].

«امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی نسبت به شما در میان نیست (بلکه از شما درمی گذرم و برایتان طلب آمرزش می نمایم. ان شاء الله) خداوند شما را می بخشاید، چرا که او مهربانترین مهربانان است».

گوناگونی آرمانها و هدفها نزد اشخاص:

آرمانها و اهداف انسانها بسیار متفاوت بوده و فاصله بسیاری از هم دارند - چه از نظر شخصی و چه گروهی - و اختلاف آنان در این زمینه بسی آشکار و فراوان است. با

همین اهداف، برخی از آنان تا افق فرشتگان اوج می‌گیرند و در همین حال برخی تا حوض اهریمنان فرود می‌آیند.

اختلاف عمیق‌تر و بزرگ‌تر در میان انسان‌ها، در واقع ناشی از همین است.^{۱)} یعنی اختلاف بر سر اهداف. اما اختلاف در زمینه روش‌ها و ابزارها بعد از توافق بر آرمان و مقصد کم‌اهمیت‌تر و ساده‌تر است. یکی از شعرا گفته است:

کل من في الوجود يطلب صيداً غير أن الشباك مختلفات!

«جهانیان همه در پی شکاری هستند، اما دام‌ها و تورها گوناگون هستند». حال آن که بهتر آن بود که می‌گفت: «**غير أن الصيد مختلفات**» «اما شکارها گوناگونند». چرا که اختلاف بزرگ‌تر میان افراد بشر در نوع دام‌های صیادی نیست، بلکه بر سر خود صید می‌باشد که چه چیزی باشد؟ کجا یافته می‌شود؟ مقدار آن چقدر باشد؟ و چگونه شکار می‌شود؟

با نگاهی به انسان‌ها و آرمان‌هایشان گروه‌هایی متعدد و گوناگون از آنان می‌یابیم:

الف) فردی را مشاهده می‌کنی که غرق در کامجویی‌های حسی و مادی، پیرامون آرزوهای خود، در حال گردش و دورزدن است. لذا والاترین هدف، مهمترین تلاش و تکاپو و محور اندیشه وی، حول «خودپرستی» و عبادت خودش می‌گردد و درست مانند بت‌پرستان که به دور بتان می‌چرخند، خود را طواف می‌کند. پرده محسوسات و حجاب ماده را به سوی متافیزیک و دنیای غیر مادی کنار نمی‌کشد و پرتو نگاهش از این دنیای زودگذر و از مرز شهوات حیوانی و خواسته‌های فناپذیر مادی و خودمدارانه، فراتر نمی‌رود و به چیزی غیر از این‌ها چشم نمی‌دوزد.

۱- روزه‌گارودی در کتاب «سرگذشت قرن بیستم» می‌گوید: «اسلام می‌تواند با دعوت به «ذکر الهی» و تفهیم معنای عمیق زندگی و تاریخ دنیای کنونی را که رو به نابودی است نجات دهد، دنیایی که نه به خاطر نقص ابزار و وسیله بلکه به خاطر نداشتن هدف و غایت در سراسیمه انحطاط افتاده است».

در راه رسیدن به این آرمان، از فداکردن تمامی موانع راه هرچند که ارزش‌ها، آداب‌والای انسانی و اعتقادات هم باشند، ابایی ندارد. نیز از افراد بشر، قربانی ساختن همه کسانی که به عنوان بازدارنده بر راهش قرار می‌گیرند، در نظر وی مسأله چندان قابل توجهی نیست.

این کارها را در صورت داشتن قدرت و یا جاه و مقام، آشکارا، بی محابا انجام می‌دهد و گاهی هم از بیم دستگاه قضائی و قانون به اقدامات پنهانی دست می‌زند. در راه رسیدن به شهوت و آرزوها و مطامع خود، حراج ساختن آبرو، از دست رفتن شرف، به نابودی و فسادکشاندن همسر و فرزند، فروختن دوستان صمیمی، خیانت به میهن، یا سرپیچی و تمرد از عقاید، در نظر وی اموری هستند بسیار ساده و بی‌اهمیت. وجدان، توانایی بازداشتن از این کارها را نخواهد داشت، چه وجدان چنین فردی مدت‌هاست که مرده و زیر تلی از خاک مدفون شده است، ایمان هم نمی‌تواند، اصلاً آن که خدایش، هوای نفس و معبودش، شهواتش می‌باشد که ایمانی ندارد. از عقل هم کاری ساخته نیست، چرا که شهواتش عقل وی را از کار انداخته و هوس پرست‌ها و خودمحوری‌ها روزنه‌های اندیشه‌اش را مسدود ساخته‌اند:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾ [القصص: ۵۰].

«گمراه‌تر از آن کسی که از هوی و هوس خود پیروی می‌کند، بدون این که رهنمودی از جانب خدا (بدان شده) باشد، کیست؟!».

این نصف انانی و خودمحور را قطعاً ما شناسایی نموده و به چشم خود دیده و آزموده‌ایم و از ناحیه آن به سختی و تلخکامی دو چندان گرفتار شده‌ایم و ملت‌ها چه در گذشته و چه اکنون، نکبت‌های خانمانسوز متوالی را از دست همین‌ها به خود دیده‌اند. قرآن کریم در بسیاری از آیه‌های خود نسبت به این گروه، اقدام به آگاه‌سازی و هشدار نموده است، به عنوان نمونه:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ۗ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ ءَاذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا ۗ أُولَٰئِكَ كَآلَآءُ نَعْمٍ ۗ لَّٰهُمْ أَضْلُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۹].

«ما بسیاری از جنیان و آدمیان را آفریده و (در جهان) پراکنده کرده‌ایم که مآل آنان دوزخ و اقامت در آن است. (این بدان خاطر است که) آنان دل‌هائی دارند که با آن‌ها نمی‌فهمند، و چشم‌هایی دارند که بدان‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. اینان همسان چهارپایانند و بلکه گمراه‌ترند. اینان واقعاً ناآگاه و بی‌خبر هستند.»

و در سوره‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ۗ هُوَ أَفْأَنَّتْ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا ﴿۱۲﴾ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۗ إِنْ هُمْ إِلَّا كَآلَآءُ نَعْمٍ ۗ لَّٰهُمْ أَضْلُ سَبِيلًا ﴿۱۱﴾﴾ [الفرقان: ۴۳-۴۴].

«به من بگو ببینم، آیا کسی که هوی و هوس خود را معبود خویش می‌کند (و خودپرستی را جایگزین خداپرستی می‌سازد) آیا تو وکیل او خواهی بود؟ آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان (چنانکه باید) می‌شنوند یا می‌فهند؟ (خیر) ایشان همچون چهارپایان هستند، و بلکه گمراه‌تر...»

این گروه حیوان‌صفت خودمدار - فرمانبر هوی و هوس خود - دستگاه‌های شناخت و کسب دانش یعنی: شنوایی، بینائی و تفکر را تباه ساخته و در درجه‌ای پایین‌تر از چهارپایان و گمراه‌تر از آنان زندگی می‌کند. این نیز به خاطر دو مسأله است:

نخست) آن که چهارپایان وظایف محوله خویش را به انجام می‌رسانند. شما گاوی را نمی‌بینید که نگذارد کسی آن را بدوشد و یا شتری نمی‌یابید که نگذارد بر پشتش سوار شوند. هرگز، بلکه همهٔ چهارپایان وظیفهٔ خود را در خدمت‌رسانی به نوع انسان انجام می‌دهند... زمین را شخم می‌زنند، زراعت را آبیاری می‌کنند، بارهای سنگین را حمل

می‌نمایند، شیر می‌دهند، و از مو، پشم و کرک خود وسایل زندگی و موجبات رفاه و آسایش را تا هنگام پایان یافتن عمر جهان، تولید می‌نمایند.

و دوم این که آنچه از نعمت‌های فکری و روحی به انسان داده شده، به این چهارپایان داده نشده است، نه موجودات آسمان و زمین برای ارایه خدمت به آنها مسخر و رام گردیده‌اند، نه پیامبری برای آنها مبعوث گردیده و نه کتابی برایشان فرو فرستاده شده است. بلکه تنها موجودی که دارای همه این نعمت‌هاست انسان است و بس، به همین دلیل هنگامی که حق این نعمت‌ها را فروگذارد و آنها را به روش صحیح به کار نگیرد، و مأموریت خود را فراموش ساخته و همانند حیوانات برای شکم‌پروری و شهوترانی زندگی کند، وی - بدون تردید - سرگشته‌تر و گمراه‌تر از آن حیوانات خواهد بود.

ب) در میان انسان‌ها گروهی را می‌بینی که در زندگی، جز خوارساختن مردم ضرر و زیان رساندن به آدمیان و توطئه چینی علیه آنها هدفی ندارد، گویی هدف از آفرینش چنین گروهی عبارتست از: اقدام به ویرانگری و تباہ‌سازی بر روی زمین و دشمنی با آفریده‌های خدا.

نعمت‌های خداوند، در دستان این افراد به شلاق و تازیانه آزار رسانی و شکنجه، سلاح‌های آدمکشی و خونریزی و ابزارهای نابودسازی و براندازی تبدیل گشته‌اند.

هدف زندگی این گروه نیز به مانند گروه پیشین دنیای زودگذر و خودپرستی زشت و مهوع می‌باشد و تفاوت آنها تنها در طینت و نهادشان می‌باشد، با این توضیح که اگر جهت‌گیری گروه نخست «خودمحوری شهوانی» بود، در این گروه این سمت و سو به «خودمحوری عدوانی» تغییر یافته است. گروه نخست امتیاز انسان بودن را از دست داده و به حیوان تبدیل شده بود. این گروه نیز همانند قبلی از دایره انسانیت خارج گشته، اما به شیطان تغییر یافته است، چه شیطان هم جز فسادانگیزی و تباہ‌سازی و توطئه‌چینی و مکراندیشی و به بیراهه‌کشاندن و فریفتن، دغدغه‌خاطری ندارد. این گروه همان گروهی

است که خداوند آن را مورد لعن و نفرین خویش قرار داده و در قرآن با این فرموده نکوهش نموده است:

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿۲۵﴾﴾ [الرعد: ۲۵].

«کسانی که پیمان (فطری و تکوینی) خداوند را بعد از مستحکم و مؤکدشدن آن می‌شکنند، و پیوندی را می‌گسلانند که خدا به حفظ و نگاهداشت آن دستور داده است، و در روی زمین به فساد و تباهی می‌پردازند، نفرین بهره‌ایشان است و پایان بد جهان (که دوزخ سوزان است) از آن آنان است...».

اگر زمانی حاکمیت بر انسان‌ها از طریق زمامداری، ریاست یا نفوذ، در دست چنین فردی قرار گیرد، وی را نمرودی همانند نمرود ابراهیم می‌یابی که می‌گوید: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم، همانطور که خدا زندگی و مرگ را در دست دارد! یا فرعون چون فرعون موسی که پسران را از تیغ می‌گذراند و زنان را خوار نموده و به خدمت می‌گیرد! یا گردنکشی مانند نرون روم و یا دیگر زورگویان تاریخ... اگر هم قدرت نمرود و فرعون را نداشته باشد، خرده‌گرنکش و یا مزدور زورگویی برتر و حلقه به گوش ستمگری قدرتمندتر خواهد بود.

قرآن به صورت همگانی علیه فرعون، وزیر و مأموران وی حکم جرم و نابودی صادر نموده است، زیرا آن‌هایی که فرعون بزرگ را به وجود می‌آورند، جز یاوران و همکاران وی از خرده فرعون‌ها کسی دیگر نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خٰطِئِينَ ﴿۸﴾﴾ [القصص: ۸].

«مسلماً فرعون و هامان و لشکریانش خطاکار و مجرم بودند.»

نیز می‌فرماید:

﴿فَأَخَذَتْهُ وَجُنُودُهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ ط فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أَيمَةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ط وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً ط وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾﴾ [القصص: ۴۰ - ۴۲].

«پس ما او و سپاهیانش را گرفتیم و به دریایشان انداختیم (و نابودشان ساختیم). بنگر که عاقبت کار ستمگران چگونه شد؟! و ما آنان را سردستگان و پیشوایانی کردیم که مردمان را به سوی دوزخ می خواندند و روز قیامت یاری نمی شوند. و در دنیا بر آنان، بیایی لعنت و نفرین فرستادیم و روز قیامت در شمار رانده شدگان قرار دارند.»

این گروه پلید نهاد و زشت اندرون، گاهی با نمایی آراسته و پرداخته و با زبانی مردم فریب از طریق سخنان شیرین و گفتار دل انگیز پوشانده می گردد، اما با یک ارزیابی دقیق و سنجش زیر و بم کار، جز درونی ویران، وجدانی مرده، نهادی حق ستیز و مستکبر و گردنکش، شرگرا و رویگردان از راستی، چیزی در ورای این ظاهر آنچنانی یافت نمی شود، درست همانند آن که قرآن چنین او را توصیف می نماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلْدُّ الْأَخْصَامِ ﴿٢٠٤﴾ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْأَفْسَادَ ﴿٢٠٥﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ ۗ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ ۚ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾﴾ [البقره: ۲۰۴ - ۲۰۶].

«در میان مردم کسانی یافته می شود که سخن او در زندگی دنیا تو را به شگفت می اندازد، و خدا را بر آنچه در دل خود دارد گواه می گیرد، و حال آن که او سرسخت ترین دشمنان است. و هنگامی که به حکومت و ریاستی می رسد، در زمین به تلاش می افتد تا در آن فساد و تباهی ورزد و کشاورزی و نسل (انسان و حیوانات) را نابود کند. و خداوند فساد و تباهی را دوست ندارد. و هنگامی که بدو گفته شود: از خدا

بترس، عزت و غرور گناه و بزهکاری او را فرا می‌گیرد. پس دوزخ او را بسنده است و چه بدجایگاهی است!».

ج) و اما اینک گروهی دیگر غیر از دو گروه قبلی:

گروهی که نه خودمحور و خودپرست است و نه چون درازگوش آسیاب یا گاو بسته شده و به چرخ آبکشی، پیرامون شخصیت خود دور می‌زند. بلکه فقط خداوند بی‌همتا را عبادت می‌کند و تنها از او دستور و کمک می‌گیرد، هدفش خشنودساختن او و آرمانش محبت خدا و نزدیک شدن به او و داشتن ارتباطی نیکو با اوست، جز او را نمی‌خواهد و جز پاداش او نمی‌جوید، حب و بغض او خدامحورانه است و عطا و منع وی جز خدا، انگیزه‌ای ندارد.

و اما در مورد دنیا، در نظر وی دنیا ابزار است نه هدف، و وسیله است نه آرمان، پس او مالک دنیا می‌شود نه ملک دنیا و دنیا ملک او، و دنیا را به خدمت می‌گیرد نه این که دنیا او را به خدمت گیرد، و آن را در کف دست قرار می‌دهد، اما قلبش را با آن لبریز نمی‌سازد. او پیامبروار خداوند را به فریاد می‌خواند: **«اللهم لا تجعل الدنيا أكبر همنا، ولا مبلغ علمنا»**. «پروردگارا! دنیا را مهمترین دغدغه فکری ما قرار مده، و آن را منت‌های دانش و آگاهی‌مان مگردان».

این است آن گروه «ربانی» که برای خدا زندگی می‌کند و با خدا یعنی از روی برنامه خدا و با امید به یاری و پشتیبانی خدا زندگی می‌کند. نماز و قربانیش برای خدا، زندگی و مرگش برای خدا، نیت و عملش برای خدا و تکاپو و پیکارش برای خداست. نسبت به مردم خیرخواه و خیراندیش و خیررسان است و نسبت به ناتوانان و تهیدستان و نیازمندان دستگیر و حاجت‌زدا و بهره‌رسان، اما در عین حال در برابر نیکی و جوانمردیش مزد و ستایش از آنان نمی‌خواهد، چرا که هدف نهایی‌اش این است که وی را خدا بستاید نه دیگر انسان‌ها، و خدا از وی راضی گردد، نه این که دیگران وی را راضی نمایند:

﴿وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ ﴿٩٨﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴿٩٩﴾ [الانسان: ۸ - ۹].

«به خاطر دوست داشتن خداوند، به بینوا و یتیم و اسیر خوراک می دهند (و به زبان حال بدیشان می گویند): ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می دهیم، و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی خواهیم.»

دست خود را از بدی و پلیدی و زبانش را از آزارسانی بازمی دارد، بدی را با بدی پاسخ نمی گوید، بلکه با بهترین شیوه رفتار در مقابل آن واکنش نشان می دهد، نه به خاطر ترس از احدی از انسانها بلکه به خاطر بیم و هراس از خداوند ﷻ.
فرزند با ایمان و نیکاندیش آدم را ندیدی که وقتی برادرش وی را به کشتن تهدید نمود، آن بدرفتاری را با بدی پاسخ نداد، بلکه مؤدبانه و بزرگوار چنین گفت:

﴿لَيْسَ بَسَطَتِ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ﴾ ﴿٢٨﴾ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾ [المائدة: ۲۸].

«اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی کنم تا تو را بکشم. آخر من از خدا (یعنی) پروردگار جهانیان می ترسم.»

فرد ربانی به خیر و نیکویی فرا می خواند، به امور پسندیده و شایسته فرمان می دهد و از زشتیها جلوگیری می کند، میان مردم اصلاحگری می نماید، و مسیر حرکت را از آفات و آزار پاک می کند. نادانان را آموزش می دهد، ره گم کردگان را به راه بازمی آورد، و سرگشتگان را رهنمون می گردد... و در همه حال پاداش خود را جز از الله نمی خواهد، و شعارش در این زمینه همانی است که خداوند از زبان پیام آورانش بیان فرموده که هر پیامبری به ملت خود می گفت:

﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿١٠٩﴾ [الشعراء: ۱۰۹].

«من در مقابل این دعوت و پیام‌آوری خداوند هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم. مزد من فقط بر پروردگار جهانیان است.»

او سرش را بر کف می‌گذارد، و روحش را به پاس حق‌جوئی و حق‌پوئی تقدیم می‌نماید، و جان و مال را در حمایت از ارزش‌ها و حرمت‌ها فدا می‌سازد، اما نه بدین خاطر که نامش در لیست قهرمانان گنجانده شود یا ارزش خود را به نمایش بگذارد، یا رسانه‌های عمومی از او سخن بگویند و یا غنیمتی دنیوی فراچنگ آورد، بلکه به منظور حاکم‌نمودن سخن خداوند و به خاطر وفاداری نسبت به معامله‌ای که خداوند با وی عمل آورده است، آن هنگام که جان‌ها و اموال مؤمنان را به قیمت بهشت از آنان خریداری نمود.

شگفت اینجاست که همین گروهی که به خاطر حق‌پروردگارش از بهره‌خویشتن دست کشیده و همین گروهی که کیان خود را به فراموشی سپرده و فقط خداوند را به یاد داشته است، همان یگانه گروهی است که به حقیقت برای خود، و برای رهایی و بهروزی خود تلاش و تکاپو می‌نمایند.

در نتیجه تامل و ژرف‌نگری درمی‌یابیم که این گروه آگاه‌ترین و هوشیارترین گروه‌ها، و نسبت به نیکبختی و سعادت خویش حساس‌ترین و حریص‌ترین آنهاست، اما - در پرتو بینش و ژرفانی اندیشه‌اش - آینده را به اکنون و پایدار را به ناپایدار فروخته است. یکی از فرزندان نیک‌سیرت گفته است: اگر دنیا طلای فانی و آخرت سفال ماندگار می‌بود، بر خردمند واجب می‌آمد که سفال ماندگار را بر طلای ناپایدار ترجیح دهد. چه رسد به این که دنیا سفال ناپایدار و آخرت طلای ماندگار باشد!

حقیقتی که جای گمان ندارد این است که نسبت میان زندگی این دنیا و زندگی آخرت، بسیار بسیار بزرگتر و دورتر و ژرف‌تر از نسبت میان سفال و طلاست، اما هدف از آوردن مثال‌ها نزدیک‌ساختن و روشن‌نمودن مفاهیم می‌باشد.

بی‌گمان خسارت‌مندترین مردمان و ستمکارترین آنان در حق خویشتن آن کسی است که برای یک بهره‌گیری غیر ضروری و هوس‌ناپایدار خود را از بهروزی جاودان و رفاه همیشگی محروم نماید. و سودآورترین کالا را کسی خواهد داشت که لذتی کوتاه و هوسی زودگذر را به حراج گذاشته و بهشتی را خریداری نماید که ارزش و پهنای آن به اندازه آسمان‌ها و زمین بوده، و در آن چیزهایی وجود دارد که نه چشمی دیده نه گوشی شنیده و نه بر دل انسانی خطور نموده است:

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [السجده: ۱۷].

«هیچکس نمی‌داند در برابر کارهایی که (مؤمنان) انجام می‌دهند، چه چیزهای شادی آفرین و مسرت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است.»

واقعیت این است که این گروه با آخرت‌گزینی خود دنیایش را از کف نداده است. دنیاگرایی و تلاش معاش هم داشته است، اما مؤمنانه و بنده‌وار.

حقا که هردو زندگی را بهره‌خویش ساخته و دو نیکویی را گرد آورده است: نیکی دنیا و نیکی آخرت که اهل ایمان آرزومند و آزمندشان بوده و آن‌ها را از خداوند سبحان درخواست می‌نمایند:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾ [البقره: ۲۰۱].

«پروردگارا! در دنیا به ما نیکی رسان و در آخرت نیز به ما نیکی عطا فرما.»

ربانی بودن قطعاً انسان را از برخی کامجویی‌های زودگذر، و برخی منافع کوتاه مدت محروم می‌سازد، اما در عین حال وی را - به وسیله این محرومیت - در برابر آسیب‌ها و خطرهایی که پیامدهای زیان‌آوری برای خود وی، یا جامعه وی و یا انسانیت خواهند داشت، حمایت خواهد نمود... همانگونه که بعداً به این مسأله خواهیم پرداخت. همزمان این ربانیت - در برابر این محرومیت جزئی و مقطعی - آسودگی خاطر و آرامشی روحی به انسان می‌بخشد که ارزش آن با پول و سرمایه قابل سنجش نیست، چرا که همان رمز بهروزی و راز نیکبختی است که همگان در جستجوی آن بوده، اما جز شماری اندک آن

را کف نمی‌آورند. و سعادت‌ی است که برخی مؤمنان که شیرینی آن را چشیده‌اند، در باره‌اش چنین گفته‌اند: «اگر پادشاهان از آن اطلاع یافتند، بر سر آن شمشیر پیکار بر ما می‌کشیدند!».

نوع اول، عبارتست از: «انسان حیوانی».

نوع دوم، عبارتست از: «انسان شیطانی».

و اما نوع سوم، همان «انسان ربانی» می‌باشد.

انسان نامیدن هر کدام از دو گروه نخست نامگذاری مجازی است. اما انسان حقیقی تنها

همان گروه سوم می‌باشد.

روش‌های اسلام برای ایجاد و پرورش ربانیت در شخصیت و زندگی مسلمان:

اسلام برای کاشتن و پرورش نهال ربانیت در شخصیت و زندگی هر فرد مسلمان با

ابزارهای متعدد و روش‌های گوناگون تلاش می‌نماید:

روش عبادات:

از راه عبادت‌های واجب و مستحب: به کمک نماز که در هر شبانه و روز پنج بار تکرار می‌گردد. برای تن و جسم، تفاوت چندانی با روح و جان ندارد، و مؤمن را همواره بر عهد و پیمانش با خداوند استوار می‌دارد. هرگاه انسان در ژرفانی زندگی روزانه و کارهای سرگرم‌کننده آن غوطه‌ور می‌شود، مؤذن برخاسته و بانگ برمی‌آورد: الله اکبر، الله اکبر، حی علی الصلوٰه، حی علی الفلاح...، مسلمان با شنیدن این ندا خود را از دنیایش - دنیای رقابت و تجارت - بیرون می‌کشد تا دقایقی در پیشگاه پروردگارش بایستد و خوشتن خویش را بر وی عرضه کند، در حالی که برای خود و گروه همفکر و همدلش بهترین نیکویی را درخواست می‌نمایند و از چاه مادیت به سوی افق روحانیت و از

خودخواهی به سوی دیگرخواهی، سبکبال و چابک اوج می‌گیرد، و همنوا و همزبان با تمامی افراد جماعت از تنها صاحب اختیار مهربانش می‌خواهد که:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحه: ۶].

«ما را بر راه هموار و مستقیم (ربانیت) استوار و ثابتقدم بدار». تا همیشه و در همه حال ربانی بمانیم و تغییرات دوران و دگرگونی حالات و موقعیت‌های شخصی ما را به ورطه حیوانیت یا شیطانیت نکشاند.

و از طریق روزه که هر سال یک ماه تکرار می‌شود، و مسلمان در آن یک ماه به منظور پرورش اراده تمرین تقوا و ورزیدگی در پارسایی، و تمرین نهایت فرمانبری و کمال محبت و اشتیاق نسبت به خداوند از آشکارشدن فروغ فجر تا غروب آفتاب نفس خود را از هر گونه خوراک و نوشیدنی و کامجویی جنسی محروم می‌سازد. حدیث قدسی در مورد کمال عبودیت در روزه می‌گوید: «الصوم لي وأنا أجزى به، يدع طعامه من أجلي، ويدع شرابه من أجلي، ويدع زوجته من أجلي ويدع لذته من أجلي». «روزه برای من است و پاداش آن هم با خودم است (چرا که بنده‌ام) خوراک و نوشیدنی و همسرش را به خاطر رضای من فرو می‌گذارد و به خاطر من از لذت چشم می‌پوشد».

و از طریق زکات که مسلمان با پرداختن آن بر تنگ‌نظری و بخل نفس پیروز می‌گردد و ثروت و روانش را به وسیله آن پاکیزه و پیراسته می‌گرداند، و بدان وسیله نعمت‌هایی را که پروردگارش به او بخشیده است، سپاس می‌گذارد، در همین زمینه قرآن می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبه: ۱۰۳].

«از اموالشان زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را (از رذایل اخلاقی، و گناهان، و تنگ‌چشمی) پاک داری، و (در آنان نیروی خیرات و حسنات را رشد دهی و درجات) ایشان را بالا ببری».

و به همین سبب «زکات» نامیده شده است که این کلمه به مفاهیم پاکی رشد و برکت اشاره دارد برعکس واژه «مالیات» که معانی قهر، زور و تاوان را به همراه دارد. از همین

روست که از مسلمان خواسته می‌شود که زکات را به عنوان پاک‌کننده شخصیت خویش بپردازد و از پروردگارش بخواهد که آن را از وی بپذیرد و بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا مَغْنَمًا، وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْرَمًا» خداوندا! آن را مایه سود قرار بده نه زیان.

و از طریق حج که مسلمان به هنگام به جای آوردنش، هجرت‌کنان به سوی پروردگار جان و مال برکف و بار ناگواری‌ها و مشقت بر دوش از میهن و زادگاهش دور گشته و خانواده و خویشان را به جا می‌گذارد، تا این که به سرزمین مقدس برسد، همانجا که نخستین خانه‌ای است که برای خداپرستی بر روی این کره خاکی بنیان نهاده شد، سرزمین خاطرات ابراهیم، اسماعیل و هاجر علیهم‌السلام و یادگار محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دعوت او.

در آنجا مسلمان از لباس‌های عادی خویش بدر می‌آید - با هر آنچه از مظاهر تفاوت و طبقاتی و نژادی و میهنی به همراه دارند - تا پیراهنی بر تن کند که به کفن‌های مردگان بیشتر شبیه بوده و فراتر از مادیت و مظاهر آن می‌باشد، سپس با قلب و زبان روی به سوی خداوند نماید، در حالی که شعار و سرودش این است: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ».

و گذشته از این فرایض بنیادی و ضروری که پایین‌ترین حد مقرر پیوند میان مسلمان با خداوند می‌باشند، اسلام دروازه خیرات داوطلبانه و نزدیک‌شدن به خداوند با نوافل و مستحبات: اعم از نمازهای پس از فرایض پنجگانه، روزه در غیر ماه رمضان صدقات غیر از زکات واجب و حج عمره... را باز گذاشته است. و مسابقه‌دهندگان باید در این زمینه با همدیگر به مسابقه پرداخته و پارسایان پاکدل در این میدان باید باهم رقابت نمایند.

در حدیث قدسی که امام بخاری رحمته‌الله روایت نموده است، چنین آمده است:

«ما تقرب إلى عبدی بمثل أداء ما افترضته علیه، ولا یزال عبدی یتقرب إلى بالنوافل حتی أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه الذی یسمع به، وبصره الذی یبصر به، ویده الذی یبسط بها...، ولئن استعاذنی لأعیدنه، ولئن سألتنی لأعطیته».

«بندهام با وسیله‌ای همچون به جای آوردن فرایض، به من تقرب نخواهد یافت. و بندهام در صورت به جای آوردن نوافل پیوسته به من نزدیکتر خواهد شد، تا حدی که من وی را دوست خواهم داشت، و چون من دوستدار وی شدم، من آن گوش هستم که با آن می‌شنود، و چشمش که با آن می‌بیند و دستش که با آن فعالیت می‌پردازد... و اگر به من پناه آورد، قطعاً پناهِش خواهم داد و اگر چیزی از من بخواهد به یقین خواسته‌اش را برآورده خواهم ساخت».

مقصود از این عبادات - چه واجب و چه مستحب - تنها این نیست که مسلمان فقط در زمان ادای آن‌ها با آفریدگارش در ارتباط بوده، و سپس آن ارتباط [آسمانی] را قطع نموده و به سوی زمین بازگردد و خواسته‌های خودمحو‌رانه را دنبال نماید؛ هرگز! چرا که هدف و مأموریت این عبادت‌ها این است که روح خداترسی را در اندرون شخص انجام‌دهنده آن‌ها بکارد، و پاسبانی روحی و درونی بر او بگمارد که چون به دام نسیان گرفتار آمد، خدا را به یادش بازآورد، هرگاه به ناتوانی و سستی گرایید، به عزم و اراده‌اش نیرو ببخشد و هرگاه مشعل‌های فروزان پیرامونش خاموش شدند، مسیرش را روشن گرداند.

اسلام نمی‌پسندد که مسلمان در مسجد «ربانی» باشد، به رکوع و سجود برود، دینداری نماید و به زاری و مناجات پردازد، اما همین که از مسجد بیرون رفت از ربانی به «حیوانی» یا «شیطانی» تغییر یابد.

و از مسلمان نمی‌پسندد که در «رمضان» «ربانی» باشد، اما با درهم پیچیده شدن طومار رمضان عبادت و اطاعت خداوند هم به همراه آن برچیده شود، گویی که رمضان را عبادت می‌کند نه خدای رمضان! و از همین روست که پیشینیان نیک‌سیرت می‌گفتند: ربانی باش نه رمضان!

و از مسلمان نمی‌پسندد که تا هنگام اقامت در همسایگی بیت الحرام و مسجدالحرام و مسجد پیامبر و یا مشاعر مقدس، «ربانی» باشد اما با پایان یافتن مراسم قربانی و به سرآمدن

زمان حج و عمره و زیارت و آغاز بازگشت، «فضای ربانی» و «معنای ربانی» را به فراموشی سپرده و به مانند غفلت و رزان سهل‌انگار در اعماق زندگی مادی غوطه‌ور گردد. آری، اسلام موارد فوق را برای مسلمان نمی‌پسندد، بلکه خواستار ارتباط همیشگی و پیوند ناگسستنی او با صاحب اختیارش می‌باشد، چه در مسجد، راه خانه و کارگاه و چه در رمضان و دیگر ماه‌ها، چه در فضای پاک مناسک حج در مکه و عرفات و مدینه و چه پس از بازگشت به میهن؛ در همه جاها و همه زمان‌ها و در همه حالات. و به همین دلیل است که پیامبر ﷺ در سفارشی چنین می‌فرماید:

«اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ»^۱.

«هرکجا که بودی از خدا بترس».

و در قرآن آمده است:

﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تُلُؤُوا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ [البقره: ۱۱۵].

«خاور و باختر (و همه جهات دیگر) از آن خداست، پس به هر سو رو کنید، خدا آنجاست».

و باز پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ»^۲.

«دوست‌داشتنی‌ترین کارها نزد خداوند با دوام‌ترین آنهاست اگرچه اندک هم باشد».

روش آداب:

و اینک روشی دیگر برای ایجاد و پرورش ربانیت در شخصیت و زندگی مسلمان که عبارت است از: روش آداب روزانه که با زندگی مسلمان از خوردن و آشامیدن، پوشیدن

۱- ترمذی آن را روایت کرده است.

۲- بخاری آن را روایت کرده است.

و آراستن، خواب و بیداری، سوارشدن و مسافرت، نشستن و راهرفتن گرفته، تا دیگر حالات فردی و اجتماعی وی درمی آمیزد.

اسلام این کارها و امور را که زندگی انسان خالی از آنها نیست به عنوان فرصتی مناسب غنیمت می‌شمارد تا فرد مسلمان را از طریق آنها با خداوند مرتبط سازد.

در همین راستا هنگامی که سر سفره غذا می‌نشیند و می‌خواهد خوردن را آغاز نماید، خداوند را به یاد می‌آورد که ابزارها را برایش فراهم نموده تا این روزی پاکیزه در دسترس وی قرار گیرد. بنابراین، شروعش با «بسم الله» می‌باشد. و به هنگام احساس سیری و دست‌کشیدن از غذا، پایان خوردنش با «الحمد لله» بوده و پس از نوشیدن آب می‌گوید: «الحمد لله الذي جعله عذبا فراتا برحمته، ولم يجعله ملحا أجاجا بذنوبنا» «سپاس خدایی را که از سرِ مهربانی آن را گوارا و شیرین ساخت، و به خاطر گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید». و به هنگام پوشیدن لباس نو می‌گوید: «الحمد لله الذي كساني هذا من غير حول مني ولا قوة. اللهم إني أسألك ممن خيره وخير ما هو له، وأعوذ بك من شره وشر ما هو له» «سپاس خدایی را که این لباس را بدون نیرو و انرژی خودم بر من پوشانید. پروردگارا! خوبی و خیر این لباس و آنچه را برای این لباس می‌باشد از تو درخواست می‌نمایم، و از شر آن و شر آنچه برای آن می‌باشد، به تو پناه می‌آورم». و این دعا را به همین صورت هنگام استفاده از هر نعمتی بر زبان می‌آورد.

و به هنگام سوارشدن بر ماشین و یا مانند آن می‌گوید: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ، وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ» «پاک و منزّه است خدایی که او این را به زیر فرمان ما درآورد، و گرنه ما بر (رام‌کردن و نگهداری) آن توانایی نداشتیم. و ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم».

و به هنگام آغاز سفر می‌گوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ، وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ، اللَّهُمَّ اصْحَبْنَا فِي سَفَرِنَا، وَاخْلُفْنَا فِي أَهْلِنَا» «پروردگارا! همسفر (حقیقی) و جانشین در

میان خانواده تو هستی، پروردگارا! در سفرمان ما را همراهی نما و جانشین ما در میان خانواده مان باش.»

و پس از بازگشت از سفر می گوید: «**آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ**» «توبه کنان و عبادتگرانه و حمدگویان در حق پروردگارمان بازآمدیم».

و هنگامی که پلهو بر زمین می نهد تا به خواب فرو رود می گوید: «**بِاسْمِكَ وَصَعْتُ جَنبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ**» «با نام تو پهلویم را بر زمین می گذارم، و به کمک تو برمی خیزم».

و هنگامی که بیدار می گردد تا به همراه کاروان زندگی روانه شود می گوید: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ**» «سپاس خدایی را که پس از مرگ ما را زنده گردانید و بازگشت همه به سوی اوست». حتی در لحظه کامجویی جنسی - که شهوت حیوانی سرکشی است - مسلمان عنصر ربانی را که شدت شهوت را تخفیف می دهد و صاحب آن را به افقی والاتر منتقل می سازد فراموش نمی کند، هنگامی که نزد همسرش می آید، می گوید: «**بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنَّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنَّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا**» «پروردگارا! شیطان را از ما و از آنچه نصیب مان فرموده ای، دور گردان».

و به همین ترتیب، مسلمان با گردش چرخ زندگی، از پروردگارش غفلت ننموده و رابطه خود را با او فراموش نمی کند، بلکه همواره در احساس نزدیکی به خدا انس با او و همراهی با وی باقی می ماند و معانی «ربانیت» در هر گردش با وی بوده و در هر مسیری همراه وی می باشند.

روش تربیت و تکوین:

و اینک سومین روش ایجاد ربانیت و نهادینه کردن آن و شاید ارزشمندترین و کارآمدترین روش ها که عبارت از: تربیت.

تربیت نخست در خانه و سپس در مدرسه ناگزیر باید بر این اساس استوار گردد. کاشتن این ربانیت در اندیشه و شخصیت کودکان با به کارگیری بهترین ابزارها و پیشرفته‌ترین روش‌ها.

وقتی پدر مسئول تغذیه مادی فرزندش بوده و او را به حال خود رها نمی‌سازد که بدنش در معرض ضعف و بیماری و یا مرگ قرار گیرد، مسئولیت تغذیه روحی کودک را هم خواهد داشت، به همین دلیل نباید او را به خود واگذارد در حقش کوتاهی و سهل‌انگاری نماید، تا این که در معرض خطری قرار گیرد شدیدتر از ضعف، بیماری و حتی بدتر از مرگ جسمی؛ خطر مرگ «دل» یا «روح» که نابودی همیشگی و ابدیش را به همراه می‌آورند.

و از همین جاست این مسئولیت جدی و حسّاس است.

«کلکم راع، وکلکم مسئول عن رعیتة». «همگی مسئول هستید و از همه شما در باره

زیردستان خود بازخواست به عمل خواهد آمد». [بخاری و مسلم]

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوًا أَنفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ [التحریم: ۶].

«ای مؤمنان! خود و خانواده‌هایتان را از آتش جهنم محفوظ سازید».

و از همین جاست که به پدران دستور داده شده که فرزندان‌شان را از هنگام رسیدن به سن مدرسه یعنی هفت سالگی برای پیروی از خداوند و به جای آوردن فرایض، آموزش دهد و وقتی به ده سالگی پای نهادند، بر آنان سخت‌گیری نمایند، همانطور که در این حدیث آمده است: «**مروا اولادکم بالصلاة لسبع، واضربوهم علیها لعشر**» «توجه به نماز را از هفت سالگی از فرزندان بخواهید و در ده سالگی آنان را بر سر مسأله نماز بزنید». مراد از تنبیه بدنی در این حدیث شکنجه و آزاررسانی نیست، بلکه متوجه ساختن دختر و پسر به میزان جدیت پدر در درخواست عبادت و میزان عصبانیت وی از سرپیچی فرزندان در این زمینه همانند دیگر موارد مشابه می‌باشد.

و مادر در این مسئولیت شریک پدر می‌باشد، چرا که وی در خانه‌اش مدیر و رئیس می‌باشد و در مورد زیردستانش پاسخگوست، همچنانکه پیامبر ﷺ بر این مسأله تأکید نموده‌اند. و چه بسا مادران ارتباطش با خردسالان - به ویژه دختران - و میزان تأثیر وی در آنان در بسیار زمینه‌ها از پدر و خانواده قویتر و بیشتر می‌باشد. مدرسه نیز در زمینه پرورش پسران و دختران بر مبنای معانی ربانیت، مسئولیت دارد.

هرگز کافی نیست که مدرسه بر آگاهی‌ها و مهارت‌های مادی و هنری و صنعتی شاگرد بیفزاید و سطح اطلاعات وی را در باره محیط زیست و زندگی پیرامونش بالا برد، اما وی را نسبت به معماها و قضایای بزرگ هستی، جاهل و ناآگاه باقی بگذارد، قضایایی که شاگرد را دچار شکست و سردرگمی ساخته و پرسش‌هایی را برایش پیش می‌آورند که پاسخی برایشان نمی‌یابد و از کجا آمده است؟ چه کسی وی را آورده است؟ پس از دوران زندگی، رهسپار کجا خواهد بود؟ و آیا وی در این آمدن و رفتن و یا در میان مرگ و زندگی، مأموریتی دارد؟ کدام مأموریت؟ چه کسی آن را مشخص و تعیین می‌کند؟ و اگر او به گونه باید و شاید آن مأموریت را به انجام رساند و یا در انجام آن کوتاهی ورزد، پاداشش چه خواهد بود؟

تنها ایمان به خداوند است که این پرسش‌ها را به گونه‌ای پاسخ می‌گوید: که اندیشه‌ها را خرسند و آن‌ها را آسوده و آرام و سینه‌ها را گشاده گرداند، منظوم به ویژه ایمان اسلامی می‌باشد، چرا که تنها ایمانی است که از مغالطه کاریها، خیال‌اندیشی‌ها، بیهوده‌گویی‌ها و تناقضات بشر پاک و پیراسته است.

مدرسه‌ای که نهال ایمان را در درون و شخصیت فرد نمی‌کارد جز نسل‌هایی سرگردان و ناسازگار به جامعه تحویل نمی‌دهد، نسل‌هایی که سوار بر کشتی زندگی، در میان امواج خروشان اقیانوس ناآرام دنیا فرو می‌روند بدون این که کشتیبان و کاپیتان، یا راهنما و نقشه و یا قطب‌نما و قانونی داشته باشند، لذا نه به ساحل می‌رسند و نه به راهیابی و رسیدن آن امید می‌هست.

پرورش و آموزش به حقیقت جزئی است از مأموریت نبوت، و از چیزهایی است که خداوند بدان وسیله بر عرب منت نهاد و پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت که:

﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [آل عمران: ۱۶۴].

«بر آنان آیات (کتاب خواندنی قرآن و کتاب دینی جهان) او را می‌خواند، و ایشان را (از عقاید نادرست و اخلاق زشت) پاکیزه می‌داشت و بدیشان کتاب (قرآن و به تبع آن خواندن و نوشتن) و فرزاندگی (یعنی اسرار سنت و احکام شریعت) را می‌آموخت».

و پیامبر ﷺ در باره خویش سخن گفته و اظهار می‌دارد:

«إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي مَعْلَمًا ميسراً»^۱.

«خداوند مرا یک معلم نرمخو مبعوث نموده است».

و در ستایش از برتری و بزرگی معلمان می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَهْلَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَتَّى النَّمْلَةِ فِي جُحْرِهَا وَحَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ لِيُصَلُّوا عَلَى مُعَلِّمِي النَّاسِ الْخَيْرِ»^۲.

«خداوند و فرشتگان او و ساکنان زمین و آسمان‌ها حتی مورچه‌ها در سوراخشان و ماهیان در دریا بر کسانی که به مردم خیر و نیکی آموزش می‌دهند، درود می‌فرستند».

و ارزشمندترین خیری که می‌شود به مردم آموزش داد این است که صاحب اختیارشان را بشناسند و بدین وسیله آغاز و انجام خود و راز آفرینش خویشتن را درک نمایند. یعنی به خویشتن حقیقی خودشان پی ببرند؛ زیرا هرکس پروردگارش را بشناسد، خودش را هم خواهد شناخت، همچنانکه هرکس خودش را - آنگونه که هست - بشناسد، قطعاً پروردگارش را خواهد شناخت.

از راه‌ساده‌های ملی و تربیون‌های عمومی روشنگری و پرورشی:

۱- مسلم آن را روایت کرده است.

۲- ترمذی آن را روایت کرده است.

خدمات‌رسانی فرهنگی، روشنگری و اطلاع‌رسانی - با تمامی مراکز، سیستم‌ها و ابزارهای آن - باید این ربانیت را پاس داشته و بر آن تأکید ورزند.

مساجد: با خطبه‌ها، آموزش‌ها، مواعظ، نمازها و روشنگری‌های روانی، فکری و اخلاقی خود، رسانه‌های دیداری و شنیداری: با برنامه‌های فرهنگی و تفریحی و اطلاع‌رسانی خود و با تمام توان خود در تأثیرگذاری بر اندیشه‌ها عواطف و اراده‌ها. نشریات: روزانه، هفتگی، ماهانه، فصلی و سالانه، با عکس‌ها و تصاویر، مطالب، اخبار و دیگر موارد مربوطه خود.

کتاب‌ها، با تمامی انواع و اشکال و موضوعات خود: در علوم و آداب و هنرها، شعر و نثر، رمان و نمایشنامه، کتاب‌های دانشگاهی و عمومی، دائرة المعارف‌ها و مجموعه‌ها، و کتاب‌های همراه و کتابچه‌ها.

تئاتر و سینما با همه تأثیری که از طریق صدا و سیما سخنرانی و گفتگو بر جای می‌گذارند.

همه ابزارهای تأثیرگذاری و آموزش و اقناع باید در زمینه تحقق ربانیت و نهادینه کردن آن در شخصیت و زندگی انسان‌ها، به عنوان هدف و آرمان تلاش و تکاپوی انسان و مقصد حرکت او باهم همکاری و همراهی داشته باشند.

از نظر اسلام در زمانی که دیگر مراکز آموزشی و بنگاه‌های خبری و فرهنگی، در جهت گسترش مفاهیمی غیر از ربانیت فعالیت می‌نمایند که یا با آن ناسازگار بوده یا موجب گمان افکنی و طرح شبهه در آن می‌گردند و یا از چهار طرف از آن می‌کاهند، نباید وظیفه نهادینه کردن «ربانیت» و استوارساختن بنیان‌های آن و روشنگری در باره معانیش یکسره بر دوش مساجد گذاشته شود.

مسجد رسالت و مأموریتش را چگونه به انجام رساند، هنگامی که دیگر دستگاه‌ها - که از بام تا شام با توانایی‌های سرسام‌آورشان در میان مردم فعالیت دارند - آنچه را مسجد برافراشته پایین می‌کشند و آنچه را مسجد بنا می‌کند، ویران می‌سازند؟!!

وهل يبلغ البنيان يوماً تماماً إذا كنت تبنيه وغيرك يهدم؟!
 آیا ساختمان روزی به پایان خواهد رسید، در صورتی که تو بنا کنی و دیگری ویران نماید؟!!

و بالاخره در جامعه اسلامی برخورداری هر مؤسسه از حق فعالیت در آن جامعه تنها تا هنگامی است که در زمینه پاسداری از ربانیت اجتماع، که اساس وجودی آن می باشد مشارکت و نقش مثبت داشته باشد، حال به گونه مستقیم باشد یا غیر مستقیم، و از دور باشد یا از نزدیک، تفاوتی نمی کند.

بلکه اسلام دستور می دهد: هر مؤسسه ای که بر مبنای تقوا و خدایسندی بنیانگذاری نشده باشد، بساطش برچیده گردد، اگرچه قیافه مسجد هم به خود گرفته باشد که ظاهراً در آنجا نماز برگزار گردد. همانطور که خداوند به پیام آورش ﷺ دستور داد: مسجد ضرار را که منافقان به منظور زیان رسانی و ضربه وارد ساختن و کفرورزی و تفرقه افکنی میان مؤمنان و به عنوان پایگاهی برای دشمنان پیشین خدا و پیامبر ﷺ آن را ساخته بودند، ویران سازد.

روش قانونگذاری:

و اکنون نوبت به قانونگذاری می رسد تا به پاسداری از «ربانیت» و تقویتش پرداخته و در برابر دشمنی ها و تضعیف هایی که علیه آن صورت می گیرد در نقش پشتیبان و پاسبان وارد میدان گردد.

بر همین اساس است که جامعه مسلمان الحاد و هرج و مرج اجتماعی و ولنگاری را نمی پذیرد، و ارتداد و بزهکاری را مورد بازخواست و تعقیب قانونی قرار می دهد، البته در صورت آشکارساختن این اعمال، و گرنه شخصی که کفر و بزه و جرم خود را پنهان دارد حسابش با خداست، چرا که ضررش فقط متوجه خود اوست. اما زیان بزهکاری که آشکارا پرده دری می کند از طریق سرایت فساد و شرپراکنی و گسترش آسیب های

اجتماعی متوجه تمامی جامعه می‌گردد. از همین روست که فقهای مسلمان بر لزوم مجازات نمودن تارک الصلاة و کسی که در ماه رمضان آشکارا روزه‌خواری می‌کند، اتفاق دارند، اگرچه در تعیین میزان کفر مربوطه دارای اختلاف می‌باشند، تا آنجا که برخی از آنان را تا صدور فتوای قتل بویژه در مورد تارک الصلاة پیش برده است، البته در صورتی که عمداً و بدون داشتن عذر، ترک نماز را همچنان ادامه دهد. اما چنانچه ترک نماز به علت خیره‌سری و سبک‌شمردن ارزش آن و یا انکار واجب بودن آن صورت گیرد، بنابه اجماع فقها مرتکب چنین عملی منکر و خارج از دین بوده و مانند مرتدین کیفر داده می‌شود.

البته این کارها - یعنی مجازات مرتد و قانون ستیزی، و برچیدن مؤسسات کفر و نفاق - به معنای آزادی ستیزی نیست، چر که آزادی فرد تا حدی است که به سازمان و سیستم جامعه و به بنیان‌های اعتقادی و اجتماعی آن آسیب نرساند. همچنین آزادی شخصی مرتد در آشکار ساختن ارتداد و انکار دین، با آزادی گروه مؤمنان در پاسداری از ایمان برخورد پیدا می‌کند و این در حالی است که اینان در جامعه اکثریت بوده و در نتیجه حمایت از آزادیشان در اولویت می‌باشد.

(۲) ربانی بودن منبع و برنامه

در باره معنای نخست ربانیت یعنی ربانی بودن هدف و مقصد و نکات و موارد مربوط به آن سخن گفتیم و معنای دیگر باقی مانده است، یعنی: ربانی بودن منبع و برنامه که مقصودمان از آن این است که برنامه‌ای را که دین اسلام برای دست‌یابی به آرمان‌ها و اهداف خود ترسیم نموده است، برنامه‌ای است کاملاً ربانی و خدایی، چرا که منبع آن سرش ربانی و پیام خداوند است، خطاب به آخرین پیامبرانش یعنی محمد ﷺ. این برنامه پاسخ و نتیجه خواست یک فرد یا یک خاندان یا یک طبقه یا یک حزب و یا یک ملت نیست، بلکه فقط نتیجه خواست خداوند است و بس. خدایی که خواست وی در فرستادن این برنامه، هدایت و روشنگری، آشکارساختن حقایق و مژده‌رسانی، و بهبودی و شفا و رحمت برای بندگانش می‌باشد. همچنانکه خداوند خطاب به خود آنان می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۷۴].

«ای مردم! از سوی پروردگارتان حجتی به نزدتان آمده است (که محمد است و او با سیرت عملی و دعوت تشریحی خود، حقیقت ایمان را برایتان روشن می‌سازد، و مؤید به معجزات الهی است) و به سويتان نور روشنگر و آشکاری فرستاده‌ایم (که قرآن است و همچون نور با پرتو خود راه را روشن و به سوی نجات رهنمودتان می‌سازد)».

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس:

۵۷].

«ای مردمان! از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی (جهت رهنمود زندگی) و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌هاست (همچون کفر و نفاق و کینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت) آمده است (که قرآن نام دارد) و هدایت و رحمت برای مؤمنان است».

و خطاب به پیام‌آورش می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

«ما تو را جز به عنوان رحمت برای تمامی ساکنان جهان روانه نساختم‌ایم».

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَدُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: ۸۹].

«و ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه چیز (امور دین مورد نیاز مردم) و وسیله هدایت و مایه رحمت و مژده‌رسان مسلمانان (به نعمت جاویدن یزدان) است».

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾

[ابراهیم: ۱].

«(این قرآن) کتابی است که آن را برای تو فرستاده‌ایم تا این که مردمان را (در پرتو تعلیمات آن) با توفیق و تفضل پروردگارشان، از تاریکی‌ها (و گمراهی‌های کفر و نادانی) به سوی نور (و روشنایی ایمان و دانایی) بیرون بیاوری، (یعنی که) به راه خدای چیره ستوده (درآوری)».

جایگاه پیامبر در این برنامه ربانی:

خداوند بزرگ مالک این برنامه است، بنابراین مضاف الیه واقع می‌شود و گفته می‌شود: منهج الله، برنامه خداوند یا صراط الله» به تعبیر قرآن عزتبخش و اضافه شدن این برنامه به خداوند به این معناست که الله ﷻ بنیانگذار و تعیین کننده حد و مرز آن است همچنانکه آرمان نهایی و فرجام آن نیز خداوند می‌باشد.

اما پیامبر ﷺ فقط فردی است که به سوی این برنامه یا این راه و روش فرا می‌خواند و موارد مبهم و پوشیده و گمان برانگیز آن را برای مردم روشن و تفسیر می‌کند. خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلَكْتُبُ وَلَا الْإِيمَنُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴿٥٣﴾﴾ [الشوری: ۵۲-۵۳].

«همانگونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم به تو نیز فرمان خود، جان را وحی کرده‌ایم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دل‌هاست. پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است، و لیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم. تو قطعاً (مردمان را با این قرآن) به راه راست رهنمود می‌سازی راه پروردگاری که آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست. آگاه باشید که همه‌ی امور به سوی الله بازمی‌گردد».

و باز خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ ۗ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي ۚ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ۗ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ ۗ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾﴾ [یونس: ۱۵-۱۶].

«هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کسانی که به ملاقات ما (در روز رستاخیز) ایمان ندارند، می‌گویند: قرآنی جز این را برای ما بیاور (و کتابی جز قرآن را ارائه بده) یا این که آن را تغییر بده (و آیات مربوط به قیامت و بتان ما را حذف یا دگرگون کن) بگو: من توانایی تغییر خوسرانه و دلخواه آن را ندارم. من فقط پیرو چیزی هستم که بر من وحی می‌گردد. اگر از فرمان پروردگارم تخطی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم (که دامنگیرم شود و تغیر و تبدیل قرآن مایه عقاب و عذابم گردد) بگو: «اگر الله

می خواست، آن را بر شما نمی خواندم و او نیز شما را به آن آگاه نمی کرد. من، پیشتر عمری در میان شما بوده‌ام. آیا نمی اندیشید؟».

و باز می فرماید:

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿۱﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿۲﴾ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۳﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿۴﴾﴾ [النجم: ۱ - ۴].

«سوگند به ستاره! در آن زمان که غروب می کند. یار شما محمد) گمراه و منحرف نشده است، و از روی هوی و هوس سخن نمی گوید. آن (چیزی که با وجود آورده با شما در میان نهاده است) آنچه می گوید چیزی جز وحی که (از جانب الله) بر او نازل شده نیست!».

و هرکس در قرآن بنگرد و در آن بیندشد، پیامبر ﷺ را تنها یک بندهٔ مأمور و فرمانبر می یابد که قدرتی برتر از او که وی را کاملاً در بر می گیرد و بر او توانایی تام دارد، با وی سخن می گوید و برایش فرمان صادر می کند، قدرتی که وی را به هنگام خطای اجتهادی در برخی زمینه‌ها از جمله در داستان ابن ام مکتوم، جریان اسیران بدر، منافقین متخلف در غزوهٔ تبوک و زینب دختر جحش و.. مورد عتاب و ملامت قرار می دهد. پس می توان نتیجه گرفت که قرآن به حقیقت سخن خداوند یگانه و فروفرستادهٔ صاحب اختیار جهانیان می باشد.

محمد ﷺ در مورد قرآن نقشی ندارد جز: دریافت و به خاطر سپردن:

﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ ﴿۱﴾﴾ [الأعلى: ۶].

«ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و به تو خواهیم آموخت، و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد».

سپس تبلیغ و فراخوانی:

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ﴿۱﴾﴾ [المائدة: ۶۷].

«ای فرستاده (خدا! محمد مصطفی!) هرآنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچگونه خوف و هراسی به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن) و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای».

و در مرحله سوم تفسیر و روشنگری:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱﴾﴾ [النحل: ۴۴].

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که آنچه را برای مردم روشن سازی که برایشان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است) و تا این که آنان (قرآن را مطالعه کند و در بارهٔ مطالب آن) بیندیشند».

و سنت که قرآن را تفسیر و روشن می‌کند، خود وحی و پیام الهی است، اما وحی و پیامی که به مانند قرآن تلاوت نمی‌گردد و معجزه هم نیست. آنچه را هم که از طریق اجتهاد شخصی پیامبر وارد سنت گردد، خداوند به صورت کلی و با وجود موارد خطا و اشتباه آن را گواهی و تأیید نمی‌کند، بلکه برحسب مورد با فرورستاندن وحی اقدام به تصحیح و تصویب یا اثبات و نهادینه کردن می‌نماید.

مزیت اسلام میان مکاتب زنده و کنونی جهان:

در سراسر جهان اسلام تنها برنامه، مکتب و یا نظامی است که سرچشمه و مصدر آن منحصرأ قوانین و احکام خداوند می‌باشد، بدون این که تحریف و تبدیل در آن راه یافته و با انگاره‌ها، و کژروی‌های نوع بشر آمیخته شده باشد.

غیر از اسلام برنامه‌ها و نظام‌هایی را که تا امروز در جهان مشاهده می‌کنیم، در سه دسته طبقه‌بندی می‌شوند:

(۱) برنامه، مکتب یا نظامی مدنی و بشری محض، با سرچشمه اندیشه عقلی یا فلسفی یک فرد یا گروهی از افراد؛ مانند: کمونیسم، سرمایه‌داری، وجودی و غیره.

(۲) برنامه یا نظامی مذهبی - بشری؛ همچون دین بودایی موجود در چین، ژاپن و هند که فاقد زیربنا و ریشه‌ای الهی یا کتابی آسمانی بوده و در نتیجه منبع آن‌ها اندیشه بشری می‌باشد.

(۳) برنامه یا یک مکتب دینی تحریف شده که چنین برنامه‌ای - اگرچه در اصل الهی است - دست تبدیل و دگرگون‌سازی در آن دخالت نموده است، در نتیجه چیزهایی غیر اصیل بدان افزوده گردیده و مواردی از آن حذف گردیده است که در اصل پاره‌ای از خود آن برنامه بوده است، و کلام خداوند در آن نظام با سخنان نوع بشر مخلوط شده است، به همین دلیل اصالت خدایی و آسمانی آن و ربانی بودن سرچشمه‌اش قابل اعتماد و اطمینان نیست. مانند: یهودیت و مسیحیت، پس از اثبات تحریفی بودن خود انجیل و تورات، گذشته از شرح‌ها و تأویل‌ها و یافته‌های بشری که در آن‌ها راه یافته و مقاصد فرموده‌های خداوند را دگرگون و وارونه ساخته‌اند.

اما دین اسلام، همان نظام یگانه‌ای است که سرچشمه‌اش از دست‌درازی و تحریف نوع بشر سالم مانده است، بدین خاطر که خداوند خود عهده‌دار پاسداری از کتاب و برنامه بنیادین خود یعنی قرآن مجید شده و این مطلب را آشکارا به اطلاع پیامبر و امتش رسانده و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«قرآن را ما خود فرو فرستاده‌ایم و خود نیز قطعاً نگهدارنده و پاسبان آن خواهیم بود».

و وعده پروردگار حق، و تحقق آن قطعی است، و گذشت روزگار و قرن‌های متوالی - با وجود بحران‌های وحشتناک و بلاهای بنیان برافکنی که در خلال آن‌ها، دامنگیر مسلمان شدند - حقانیت این خبر قرآنی را تصدیق نموده است. و قرآن همچنان باقی است درست به همان صورتی که خداوند نازل کرد، و

همانگونه که پیامبر ﷺ آن را تلاوت فرمود و پیروانش از وی روایت نمودند و پیروان نیکسیرت ایشان آن را دریافت نمودند. و همواره نسل اندر نسل، دست در دست می‌گردد، و به منظور عبادت و به جای آوردن بندگی تلاوت می‌گردد، و آرام و با دقت خوانده می‌شود، حفظ و به خاطر سپرده می‌شود و نگارش می‌یابد، بدین ترتیب جای اندک شگفتی نیست که قرآن - به همان صورت که بوده است - کتاباً در مصاحف، خوانده شده با زبان‌ها و محفوظ در سینه‌ها همواره باقی بوده و از راه روایت حرف به حرف - با تواتر یقینی - و با همان روش املائی زمان خلیفه سوم، عثمان رضی الله عنه علیرغم دگرگونی شیوه‌های املائی، و با همان روش تلاوت دوران نبوی حتی با نکات تجویدی غنه، مد، اظهار، ادغام، اقلاب و اخفا به دست ما رسیده است.

اسلام برنامه‌ای است کاملاً ربانی:

اسلام نظامی است صد درصد خدایی؛ عقائد و عباداتش، آداب و نظام اخلاقیش، قوانین و نظامش همگی خدایی و الهی هستند. منظورم، خدایی بودن در بنیادهای اصلی و مبادی کلی آن می‌باشد، نه در شاخه‌های فرعی و تفصیلات و کیفیت‌ها.

عقیده‌ای ربانی:

عقاید اسلامی، عقایدی هستند ربانی، برگرفته از کلام خداوند که باطل از هیچ سویی بدان راه نمی‌یابد، از قرآن‌کریم که استوارترین ستون عقاید و فروزنده‌ترین مشعل آن‌ها می‌باشد، و از بخش‌های صحیح و اثبات‌شده سنت که روشنگر و مفسر قرآن می‌باشد.

این عقاید ساخته و پرداخته انجمنی از انجمن‌ها یا ناشی از الحاق قیصره و متمم به وسیله هیأتی از هیأت‌ها و یا املائی یکی از پای‌ها نیستند.

هیچکدام از شاگردان محمد ﷺ و هیچکدام از پیشوایان و اندیشمندان بزرگ اسلام حق ندارند که با اعمال افزایش یا کاهش و یا اصلاح و تعدیل، عقیده اسلامی را تغییر دهند، همان کاری که «سانت پولس» با عقیده مسیحی کرد، تا جایی که برخی نویسندگان غربی مسیحیت کنونی را «مسیحیت پولس»^(۱۳) می‌نامند نه مسیحیت عیسی فرزند مریم علیها السلام.

و هیچ کنفرانس، مجمع و یا هیأتی با هر جایگاه و مقامی حق ندارد که چیزی بر عقیده اسلامی بیفزاید و یا چیزی از آن بکاهد، همان کاری که مجامع مسیحی بدان دست زدند، پیش از همه کنفرانس مشهور «نیقیه» در سال ۳۰۵ میلادی و کنفرانس‌های پس از آن که برخی الوهیت مسیح را مقرر نمودند، برخی جایگاه روح

۱۳- پولس نخستین کسی است که مسیحیت را به انحراف کشاند و در دین مسیح علیه السلام بدعت گذارد. وی یهودی سرسختی بود که پس از دوران عیسی علیه السلام ایمان آورد و ادعا کرد که مأمور تبلیغ مسیحیت گشته و با حواریون برگزیده عیسی علیه السلام به مخالفت برخاست. وی امروز در تمام کلیساهای مسیحی تقدیس می‌شود. (مترجم)

القدس را در اشتراک سه گانه مشهور، یعنی: پدر، پسر و روح القدس معین کردند، برخی قدرت صدور فرمان محرومیت از بهشت و چک‌های آمرزش را به پاپ واگذار نمودند و...

اما عقیده اسلامی فقط از منبع وحی الهی دریافت و برگرفته می‌شود این عقیده همان نظرات راستین یا حقایق در باره هستی و آفریدگار هستی می‌باشد. این عقیده تحت عنوان آنچه در منطق و بلاغت «إنشاء» می‌نامیم، قرار نمی‌گیرد، بلکه در جمله «خبر» واقع می‌شود، چرا که از قضایای بزرگ هستی: از خداوند و اسما و صفات او از جان‌های غیب؛ از آینده زندگی و انسان، از جزای اعمال و انواع و روش‌های آن، و جز این‌ها که فراتر از طبیعت ملموس بوده و غیر قابل ادراک با حواس می‌باشند و عقل راه به تفصیل آن نمی‌برد، سخن می‌گوید و از چنین مسائل بزرگی خبر می‌دهد. و اینجاست که کسی جز آن که آگاهی وی همه این‌ها را در برمی‌گیرد، توانایی آگاه‌سازی و خبررسانی در این زمینه را ندارد، آن قدرتمند کسی جز مالک هستی که همان خداوند والامقام می‌باشد، نیست.

اما انسان‌ها که خود از شمار آفریده‌ها قرار می‌گیرند، آگاهی از این موارد غیبی در لیس توانایی‌ها و ویژگی‌های آن‌ها نیست، و چون از این زمینه اظهار نظر نمایند، نظریه‌پردازی آنان فاقد زیربنای علمی و برهانی می‌باشد و قرآن در همین رابطه در رد باورهای مشرکان در باره فرشتگان و دیگر موارد می‌فرماید:

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبْدُ الرَّحْمَنِ إِنثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾ [الزحرف: ۱۹]. «و فرشتگان را که بندگان پروردگار رحمان هستند، مونث و مادینه می‌پندارند. آیا هنگام آفرینش آنها حضور داشتند؟ گواهی آنها نوشته و ثبت می‌شود و بازخواست خواهند شد.»
و خدای سبحان می‌فرماید:

﴿مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ﴾ [الکهف: ۵۱].

«من آنان را نه به هنگام آفرینش آسمان‌ها و زمین و نه به هنگام آفرینش خودشان (در صحنه خلقت) حاضر نکرده‌ام.»

و خداوند بزرگ می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۰].

«خداوند از آنچه مردمان در پیش دارند و از گذشته آن‌ها آگاهی دارد ولی آنان از آفریدگار آگاهی ندارند.»

چنانچه کسی از مردم خودسرانه بکوشد چیزی نوین در امر دین و غیب پدید آورد، بنابه دستور خود صاحب این رسالت، تلاش وی به خودش بازپس داده می‌شود، و اینک دستور پیامبر ﷺ:

﴿مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ، فَهُوَ رَدٌّ﴾^(۱۴)

«هرکس در این امر ما (اسلام) چیزی که در آن نیست، پدید آورد، دستاوردش باطل و مردود می‌باشد.»
و خداوند می‌فرماید:

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ [الأعراف: ۳].

«به دنبال چیزی باشید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز او از اولیا و سرپرستان دیگری پیروی نکنید (و فرمان مپذیرید).»

عبادت‌هایی ربانی:

عبادت‌های اسلامی - منظوم مراسم و شعائری است که بندگی خداوند با آن‌ها انجام می‌پذیرد - عبادت‌هایی هستند ربانی و خدایی.

تنها وحی الهی است که چگونگی آن‌ها را ترسیم می‌کند، و اشکال و ارکان و شروط آن‌ها را مرزبندی و مشخص می‌سازد، و در صورت وجود شرط‌های زمان و مکان، زمان و مکان آن‌ها را تعیین می‌نماید. و از احدی از مردمان پذیرفته نیست - هرچند دارای درجهٔ اجتهاد در دین هم باشد، و هرچند کعبهٔ علم و تقوا هم باشد - که خودسرانه صورت‌ها و هیأت و رسم‌هایی برای تقرب و نزدیک‌شدن به خدا، ابداع نماید، چرا که چنین کاری بی‌احترامی و تهمت نسبت به دارندهٔ حق انحصاری در این زمینه یعنی خداوند صاحب آفرینش و فرماندهی جهان می‌باشد.

و کسی که در این باره اقدام به کاری نماید، قانونی را در دین بنا نهاده است که خداوند بدان اجازه نداده است، و اقدام وی بدعت و ضلالت و گمراهی قلمداد گردیده و عملش به خودش بازگشت داده می‌شود، همانگونه که صراف زیرک و تیزبین، پول‌های تقلبی و جعلی را بازپس می‌فرستد.

اسلام در زمینهٔ عبادت دو اصل مهم آورده است که سر مویی نسبت به آن‌ها تساهل نمی‌ورزد:

نخست: جز خداوند نباید کسی یا چیزی دیگر عبادت شود. بر همین اساس! بندگی و فرمان‌پذیری غیر از او در مقابل هیچکس و هیچ چیز دیگری نباید انجام شود، هرکس و هر چیز که می‌خواهد باشد، در آسمان باشد یا در زمین، خردمند باشد یا غیر عاقل. و مقتضای ربانی بودن هدف و مقصد همین است.

دوم: عبادت خداوند فقط مطابق شریعت و برنامهٔ خودش صورت گیرد. قانون و شریعت خداوندی هم تنها به واسطهٔ پیام‌آورانش که مبلغان وی هستند، شناخته می‌شود. آخرین آن‌ها هم محمد ﷺ می‌باشد که شریعت وی همهٔ شریعت‌های پیش از خود را نسخ نمود، همان شریعتی که خداوند جاودانگی را برایش مقرر نموده و سکهٔ ابدیت را به نام وی زده است، و پاسداری آن را تا زمانی که زمین و ساکنان آن در پیشگاه خداوند حاضر می‌گردند، خود بر عهده گرفته است.

و غیر از شریعت محمدی هر رسم و قانون دیگری هوی و هوس و نظرات پوچ و بی‌اساس خودسرانه، و بدعت‌های مردود به شمار می‌آیند، هرچند که ناشی از حسن نیت، و شدت شور و اشتیاق برای تقرب بیشتر به خداوند شکوهمند باشند. آخر، اگر عمل مطابق نص ثابت، صورت و قالب صحیح شرعی نداشته

باشد، نیت صالح به تنهایی دلیل پذیرش و مقبولیت آن عمل نخواهد شد. پس عمل مشروع و پذیرفتنی دارای دو رکن می‌باشد: (۱) این که خالص، و کاملاً برای خدا انجام گیرد، (۲) و مطابق سنت پیامبر خدا باشد.

اما پدیده‌های حاصل از گذشت دوران‌ها و رسوم تراشی و بدعت‌های مبتنی بر اندیشه‌های بشری، جایگاه در دین خداوند ندارند، همانگونه که در این حدیث آمده است:

«إِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»^۱

«هشدار که از امور نوپیدا در دین برحذر باشید، چه هر بدعتی مایه تیره‌روزی و گمراهی است».

قرآن در حالت انکار می‌فرماید:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاتُؤُا شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذُنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

«شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است!!».

و بدین وسیله اسلام راهی از وسیع‌ترین راه‌های افراط‌گرایی، تحریف و غلواندیشی را مسدود ساخته و به بدعت‌های دینی و عبادی اجازه ماندگاری و بقا نداده است، اگرچه روزی به علت جهالت و خودمحوری و هوس‌پروری ظهور کرده و یا در سایه پشتیبانی و تأیید مصلحت‌اندیشان دین‌فروش و کاسبان عرصه شریعت، استمرار یافته باشند.

از همین روست که در هر مکانی و در هر زمانی همواره افرادی بوده و خواهند بود که به رعایت سنت فرا می‌خوانند و به پیکار با بدعت برمی‌خیزند، بدون این که به آزارها و گرفتاری‌هایی که در راه خدا دامنگیرشان می‌شود، توجهی داشته باشند.

و بالاخره باید گفت: که عبادت‌های بزرگ اسلام، بی‌گزند از تحریف و به دور از تأثیر دست‌های دگرگونی و تبدیل که مراسم عبادی دیگر ادیان به آن‌ها گرفتار آمده‌اند، در همان جوهر و چهارچوب اصلی خود همچنان باقی هستند.

آدابی ربانی:

شیوه‌های رفتار فردی و آداب و اخلاق اسلامی، آدابی هستند ربانی، بدین معنا که این وحی الهی است که اصول آن را پی‌ریزی، و لوازم بنیادینشان را مشخص می‌کند، لوازمی که برای نمایندگان برجستگی‌ها و نشانه‌های شخصیت اسلامی ناگزیر باید مورد توجه قرار گیرند تا این که شخصیت اسلامی با چنین نشانه‌هایی، شخصیتی جلوه‌گر شود پخته و تکامل‌یافته، متین و استوار، در ظاهر و باطن خود ممتاز و

۱۵- ابوداود و ترمذی آن روایت نموده‌اند و ترمذی گفته که حدیثی نیکو و صحیح می‌باشد.

برجسته، و دارای مقصد و مسیری روشن، آن هنگام که برای دیگران راه‌ها مبهم و تاریک و مسیرها ناپیدا و نامشخص شده‌اند.

بدین ترتیب، جای شگفتی نیست اگر می‌بینیم که قرآن‌کریم خود نشانه‌های اصلی و نکات بارز اخلاق و ادب انسان مسلمان را ترسیم می‌نماید، نشانه‌هایی چون: نیکی به پدر و مادر به ویژه هنگامی که یکی یا هر دوی آن‌ها به سن پیری می‌رسند، نیکی به خویشاوندان و نزدیکان، توجه و عنایت به یتیمان، گرمی داشتن همسایگان نزدیک و دور، احترام به همکار و همراه و همسفر، احترام به مسافران و خدمتکاران و زیردستان، همدلی و همیاری با فقرا و تهیدستان و توجه به امور زندگی آنان، آزادساختن بردگان، راستی در گفتار، اخلاص و یکدلی در رفتار، خودداری از نگاه‌های حرام و حاسدانه، پیشه‌کردن عفت و پاک‌ی، همدیگر را به حق و بردباری و مهربانی سفارش نمودن، دعوت به خیر و نیکی، امر به معروف و نهی از منکر، بازگرداندن امانت‌ها به صاحبان اصلی، داوری عادلانه میان مردم، وفاداری نسبت به عهد و پیمان، ترک زشتی‌ها و امور ناپسند، خودداری از انجام گناهان کشنده‌ای چون: شرک، جادوگری، خونریزی و آدمکشی، زنا، شرابخواری، رباخواری، خوردن اموال یتیمان، تهمت ناپسند به زنان مؤمن و پاک، فرار از میدان جنگ و به عقب بازگشتن در روز پیکار و دیگر زشتی‌ها و گناهان بزرگ، تا دیگر صفات اخلاقی مثبت و منفی چه فردی و چه اجتماعی.

فراتر از این‌ها مشاهده می‌کنیم که قرآن حتی آداب حرکت را به هنگام راه رفتن به مسلمانان آموزش می‌دهد:

﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾ [لقمان: ۱۹].

«در راه رفتنت میانه‌رو باش (نه تند برو، نه کند)».

﴿الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ [الفرقان: ۶۳].

«[بندگان خوب خداوند] کسانی هستند که آرام (فروتانه و با وقار، و بدون تکبر و غرور) روی زمین راه می‌روند».

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ [الإسراء: ۳۷].

«و در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو. چرا که تو (با پای کوبیدن قلدرانه‌ات بر زمین) نمی‌توانی زمین را بشکافی، و (با گردن کشیدن جبارانه‌ات بر آسمان، نمی‌توانی) به بلندای کوه‌ها برسی».

و نیز آداب دید و بازدید را آموزش می‌دهد:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ ارجعوا فارجعوا ﴿٢٨﴾ هُوَ أَرْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾﴾ [النور: ۲۷-۲۸].

«ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی که متعلق به خودتان نیست نشوید، مگر این که اجازه گرفته و بر ساکنان آن‌ها سلام کنید. چنین روشی برایتان بهتر است، چه خوب است که شما (این ادب ورود را) مد نظر داشته باشید. چنانچه کسی را در آن‌ها نیافتید (که به شما اجازه ورود بدهد) وارد مشوید تا این که به شما اجازه داده شود. اگر هم به شما (اجازه ندهد) و گفتند: برگردید، پس برگردید (و اصرار نکنید). این کار برایتان پاکتر و زیبنده‌تر است. خدا بس آگاه از کارهایی است که می‌کنید.»

و نیز روش نشستن به هنگام گردآمدن در یک مکان:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [المجادله: ۱۱].

«ای مؤمنان! هنگامی که به شما گفتند، در مجالس جای باز کنید، جای باز کنید تا خدا در کار شما گشایش دهد، و هنگامی که به شما گفته شد: برخیزید! برخیزید. اگر چنین کنید خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و بهره از علم دارند، درجات بزرگی می‌بخشد.»

این‌ها گذشته از آن آدابی است که سنت نبوی، از آن‌ها انباشته شده است، آدابی متعلق به خوردن و نوشیدن، لباس پوشیدن و خودآرایی، خواب و بیداری، ورود و خروج، مسافرت و بازگشتن از سفر، احوالپرسی و اجازه گرفتن، حتی عطسه و خمیازه کشیدن، قضای حاجت و برآوردن نیاز جنسی.

نکته دیگر این که خاستگاه بنیادین فرمان‌های اخلاقی در اسلام، نه لذت‌طلبی است و نه سودجویی، نه خرد و نه وجدان، نه عرف و نه جامعه و نه تجدد مآبی، و نه دیگر چیزهایی که مکاتب فلسفه اخلاق مطرح کرده‌اند، بلکه منبع دستورها و معیار عمل و دستور اخلاقی - در اساس کار - همان وحی الهی است.

بر همین مبنا خیر، آن چیزی است که خداوند فرمان انجام آن را صادر نموده است، و شر و بدی، آن چیزی است که خداوند از آن نهی فرموده است. به عبارت دیگر سخن نیک همان است که شرع آن را نیک شمرده، و زشت همان است که شرع آن را زشت قلمداد نموده است. این بدان معنا نیست که شرع آنچه را عقل زشت شمرده است، نیکو می‌شمارد، یا چیزی را که عقل نیکو می‌داند زشت و ناپسند می‌شمارد؛ چنین چیزی نه در اخلاق اسلامی، و نه در کل شریعت اسلامی یافته نشده است، چرا که شریعت اسلام شریعتی است هم‌نوا با سرشت سالم، و موافق با اندیشه بالنده و رشد یافته. و جای شگفتی نیست که قرآن و ارستگان و صاحبان اخلاق نیکو را با صفت ﴿أُولَى الْأَلْبَابِ﴾ «خردمندان».

توصیف می‌کند، همچنانکه در پایان برخی فرمان‌ها و نواهی به همین نکته اشاره می‌کند، از جمله در این فرموده:

﴿ذَٰلِكُمْ وَصْنُكُمْ بِمِا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۵۱].

«... این‌ها اموری هستند که خدا به گونه مؤکد شما را بدانها توصیه می‌کند تا آن‌ها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید.»

به همین دلیل می‌بینیم که اخلاق در اسلام فقط بر فرمان قاطع و تکلیف تبعیدی تکیه نمی‌کند، بلکه بر مخاطب‌ساختن اندیشه‌ها و تحریک وجدان‌ها، در مورد یک نظام اخلاقی قابل فهم و برهانی دارای پیامدهای دینوی و اخروی مشخص نیز تکیه می‌نماید؛ از جمله مانند: فرموده خداوند در مورد سفارش‌های لقمان به فرزندش:

﴿يَبْنِيْ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ ۗ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ﴿۱۷﴾ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرْحًا ۗ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ ﴿۱۸﴾ وَاَقْصِدْ فِي مَشِيْكَ وَاَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ ۗ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيْرِ ﴿۱۹﴾﴾ [لقمان: ۱۷ - ۱۹].

«ای فرزند عزیزم! نماز را چنانکه شاید بخوان، و به کار نیک دستور بده و از کار بد نهی کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکبیا باش. این‌ها از کارهای (اساس و مهمی) است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثابت ورزید. و با تکبر و بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو، چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد. و در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و (در سخن گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزین) چرا که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.»
و همینطور در سوره اسراء:

﴿فَتَقَعْدَ مَلُوْمًا مَّحْسُوْرًا ﴿۲۹﴾﴾ [الاسراء: ۲۹].

«... که سبب می‌شود از کار بمانی و مورد ملامت (این و آن) قرار گیری و درمانده و غمناک گردی.»

﴿اِنَّهٗ كَانَ فٰحِشَةً وَّسَاءَ سَبِيْلًا ﴿۳۲﴾﴾ [الاسراء: ۳۲].

«چرا که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است.»

﴿اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ وَّلٰن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُوْلًا ﴿۳۷﴾﴾ [الاسراء: ۳۷].

«چرا که تو (با پای کوبیدن قلدرانه‌ات بر زمین) نمی‌توانی زمین را بشکافی، و (با گردن کشیدن جبارانه‌ات بر آسمان، نمی‌توانی) به بلندای کوه‌ها بررسی.»

قوانینی ربانی:

قوانین اسلامی، برای کنترل زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی، قوانینی هستند ربانی. منظورم در اساس مبادی و احکام بنادین آن قوانین می‌باشد که خداوند خواسته که به دور از ناتوانی، افراط‌گرایی‌ها، جانبداریها و تناقض‌گویی‌های بشر، براساس آن‌ها سیر کاروان بشریت را تنظیم نموده، و روابط میان افراد و گروه‌های انسانی را بر پایدارترین بنیان‌ها استوار نماید.

نخستین برتری قوانین اسلامی نسبت به دیگر قوانین، اعم از قدیم و جدید، شرقی و غربی، لیبرالی و کمونیستی، همین ربانی بودن آن‌ها می‌باشد. شریعت اسلامی همان یگانه قانون موجود دنیاست که اساس آن پیام خداوند و احکام راستین و عادلانه وی می‌باشد:

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [الأنعام: ۱۱۵].

«فرمان پروردگارت! صادقانه و عادلانه به انجام رسید. هیچکسی نمی‌تواند فرمان‌ها و قوانین او را دگرگون کند. و او شنوا و آگاه است.»

بر همین اساس از جمله اصول استوار و پذیرفته شده اسلامی این است که یگانه قانونگذار و تشریح‌کننده، فقط خداوند می‌باشد. اوست که به اقتضای ربوبیت، الوهیت و مالکیت خود بر تمامی آفریده‌های خود امر و نهی می‌کند، حلال و حرام تعیین می‌نماید و وظیفه و تکلیف مشخص می‌کند. پروردگارا! صاحب اختیار و فرمانروا و فریادرس مردمان اوست، آفرینش و فرماندهی و حق قانونگذاری از آن اوست، دارای و حکمرانی در اختیار اوست، و هرگونه سپاس و ستایشی چه در این جهان و چه در آن جهان متعلق به اوست، فرماندهی و داوری از آن وی بوده و همگان به سوی او بازخواهند گشت.

احدی غیر از او حق تشریح بی‌قید و شرط و مطلق را ندارد، مگر در قلمروی که خدا خود اجازه فرموده و نصی قاطع در آن زمینه وجود نداشته باشد که چنین کاری در حقیقت اجتهاد و استنباط و شیوه‌گزینی است، نه تشریح یا حاکمیت. حتی خود پیامبر ﷺ هم تشریح‌کننده و قانونگذار مستقل نبود، بلکه اطاعت از وی به این دلیل واجب شده که وی پیام‌آور و پیام‌رسان خداوند می‌باشد و به همین دلیل، فرمان وی ناشی از فرمان خداست:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰].

«هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.»

صدور فرمان و حکم شرعی - با آنچه از وجوب، استحباب، تحریم، کراهت، یا إباحه به همراه دارد - منحصراً از آن خداوند بوده و غیر از او، احدی کوچکترین حقی در این زمینه ندارد، از این رو علمای اصول حکم شرعی را اینگونه تعریف می‌کنند: «خطاب خداوند که از روی اقتضا یا اختیار به افعال مکلفان تعلق می‌گیرد». مقصود از اقتضا درخواست می‌باشد، چه درخواست انجام‌دادن کاری باشد - که واجب و مندوب را در بر می‌گیرد - و چه درخواست خودداری از انجام کاری و ترک آن باشد که حرام و مکروه را شامل می‌شود. منظورشان از واژه اختیار نیز که در تعریف آمده است، اباحت و مجاز اعلام کردن می‌باشد، بدین معنا که شخص مکلف در انجام‌دادن یا انجام‌ندادن آن، مختار و آزاد می‌باشد. اکنون می‌توان گفت: که خطاب‌کننده، مکلف، ملزم و وادارکننده، امر و ناهی کسی جز خداوند نیست و نمی‌تواند باشد.

قرآن کسانی را که حق قانونگذاری و تشریح مطلق را به برخی افراد بشر، از گروه روحانیون و رجال ادیان واگذار نمودند، به شرک و چند خدایی محکوم ساخته است، روحانیونی که فرمان‌های خداوند را وارونه ساخته و شریعت الهی را دگرگون کردند، در نتیجه با نسبت دروغ به خداوند حرام الهی را حلال و حلال الهی را حرام ساختند.

در همین زمینه خداوند در باره اهل کتاب می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُورُهُمْ إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۗ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱].

«یهودیان و مسیحیان، علاوه بر خدا علمای دینی و پارسایان خود را هم صاحب اختیار و خدای خود قرار دادند (مسیحیان، افزون بر این‌ها) مسیح پسر مریم را نیز صاحب اختیار و خدای خود می‌دانند. و این در حالی است که بدیشان جز این دستور داده نشده است که تنها خدای یگانه را بندگی و پرستش نمایند و بس. جز خدا فرمانروا و فریادرسی وجود ندارد، و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهایی است که ایشان آن‌ها را انباز قرار می‌دهند».

قرآن آن علمای دینی و پارسایان را پروردگار یا معبودهایی قلمداد می‌کند که به جای خداوند مورد عبادت و پرستش واقع شده‌اند، عبادت و پرستش آنان هم چیزی جز فرمانبری و دست‌ورپذیری از آنان در زمینه تحریم حلال الهی و حلال نمودن حرام الهی نیست، به دیگر سخن، پرستش آنان یعنی: واگذاری حق قانونگذاری و تشریح به آنان، در زمینه‌ای که خداوند غیر مجاز اعلام نموده است. همانگونه که پیامبر ﷺ این آیه را به همین صورت برای عدی فرزند حاتم طائی تفسیر نمود. عدی پیش از اسلام مسیحی شده بود. روزی هنگامی که پیامبر در خواندن این آیه از سوره توبه بود:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾. (التوبة: ۳۱) «یهودیان و مسیحیان، علاوه بر خدا علمای دینی و پارسایان خود را هم صاحب اختیار و خدای خود قرار دادند».

بر ایشان وارد شد، و خدمت پیامبر ﷺ عرض نمود: ای پیام‌آور خدا! ما که آن‌ها را بندگی و عبادت نمی‌کردیم! (گویی وی عبادت را فقط در رکوع و سجود و دعا و... خلاصه کرده بود!) پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «مگر آنان نبودند که حرام را برای شما حلال، و حلال را برای شما حرام می‌ساختند و شما هم می‌پذیرفتید؟!» پاسخ داد: چرا، همینگونه بود. پیامبر ﷺ فرمود: «همین کار شما پرستش و عبادت آن‌ها به حساب می‌آید».

به همین خاطر می‌بینیم که قرآن در پایان بیشتر فرمان‌ها و قوانین، اندیشه‌ها و نگرش‌ها را به ربانی بودن منبع آن‌ها توجه می‌دهد، تا بدینوسیله اطمینان خاطر، آرامش درون و آمادگی لازم برای پذیرش و اجرا فراهم گردد، و تنبلیان سست‌اراده و دیرجنب، در به کار بستن حکم خداوند درنگ و کندی نورزند.

فرموده خداوند در پایان آیه تقسیم زکات، از آیات سوره توبه، نمونه‌ای از این موارد می‌باشد:

﴿فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۰].

«این یک فریضه مهم الهی است، و خدا دانا (به مصالح آفریدگان) و حکیم (در وضع قوانین است)».

و همینطور در پایان آیه نخست تقسیم میراث در سوره نساء:

﴿ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا ۚ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۱﴾﴾
[النساء: ۱۱].

«شما نمی دانید که پدران و مادران و فرزندان تان کدامیک برای شما سودمندترند. این فریضه الهی است و خداوند دانا (به مصالح شما) و حکیم است (در آنچه بر شما واجب نموده است)».
و در پایان آیه دوم میراث هم می فرماید:

﴿وَصِيَّةٌ مِّنَ اللَّهِ ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿۱۲﴾ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ...﴾ [النساء: ۱۲ - ۱۳].

«این سفارش خداوند است و خدا دانا و شکیباست. این احکام (بیان شده) حدود خدا (در میان حق و باطل) است».

آخرین آیه سوره نساء را که آن هم در باره ارث می باشد، با این فرموده به پایان می برد:

﴿يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۷۶﴾﴾ [النساء: ۱۷۶].

«خداوند (احکام و مقررات را) برایتان روشن می سازد تا گمراه نشوید. و خداوند از هر چیزی آگاه می باشد».

و در سوره طلاق احکام بیان شده در آیه نخست را با این فرموده پس می گیرد:

﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَد ظَلَمَ نَفْسَهُ ۗ﴾

«این ها قوانین و مقررات خداوند است. و هرکس از قوانین خداوند تجاوز نماید، به خویشتن ستم می کند».

سپس بعد از سه آیه که برخی احکام را در آن ها یادآور می شود می فرماید:

﴿ذَٰلِكَ أَمْرٌ أَلَّهِ أَنْزَلَهُ ۖ إِلَيْكُمْ ﴿۵﴾﴾ [الطلاق: ۵].

«این (قانونگذاری) فرمان خدا است که آن را برای شما فرستاده است».

و بعد از احکام مربوط به زنان و بانوان مؤمن مهاجر در سوره ممتحنه، مطلب را با این سخن دنبال می کند:

﴿ذَٰلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ ۖ تَحْكُمُ بَيْنَكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰﴾﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«این ها حکم خداست، و خداست که در میان تان فرمانروایی و داوری می کند، و او دانای باحکمت است».

اینگونه پایان دادن ها و ادامه افزایی ها، و موارد مشابه، این نکته را مورد بیان، آموزش، یادآوری و تأکید قرار می دهند که منبع اصلی این قوانین، ربانی و آسمانی بوده، و این مقررات از سوی مقامی صادر می گردند که احدی نمی تواند مانع فرمان وی گردد و حکم او را مورد بازپرسی و پیگرد قرار دهد.

از ثمرات ربانی بودن منبع:

اگر ربانیت در معنای نخست - ربانی بودن هدف - دارای آن نتایج و مزایایی بود که پیشتر برشمردیم، ربانیت به معنای دوم - ربانی بودن منبع و برنامه - نیز فواید و نتایجی دارد که چه بسا ارزنده تر و کارآمدتر هم باشند.

تمامی این نتایج و مزایا نتیجه تنها یک دلیل می باشند که عبارت است از: کمال خداوند والامقام، طراح این برنامه و صاحب منبع آن. در حالی که دیگر برنامه ها و زیست روش ها، همواره با نقص، درماندگی و کوتاه بینی نوع بشر همزاد و همراه می باشند.

۱) دوربودن از تناقض و تدروی

از جمله این مزایا یا این فواید، دوربودن از ناسازگاری و دوگانگی می باشد که برنامه ها و نظام های بشری و تحریف شده با آن روبرو و دست به گریبان می باشند.

افراد نوع بشر - برابر سرشت و فطرت شان - در هر عصری نسبت به دیگر عصرها حتی در یک عصر مشخص در مقطعی نسبت به مقطع دیگر و از هر کشوری تا کشورهای دیگر حتی در یک کشور از استانی تا استانی دیگر، و در یک استان از محیطی تا دیگر محیط های زندگی در همان استان، و در یک قطب فکری از ملتی تا ملتی دیگر، و در یک امت از گروهی تا گروهی دیگر، و در یک گروه واحد، هر فرد نسبت به دیگری، حتی هر فرد در حالتی نسبت به حالت دیگر، و در زمانی نسبت به دیگر زمان ها، همواره در ناسازگاری و دوگانگی و اختلاف می باشند.

ای بسا می بینیم که اندیشه یک فرد در دوران جوانی با اندیشه وی در دوران میانسالی یا کهنسالی دقیقاً مخالف می باشد. و بارها دیده ایم که نظرات و آرای همان شخص به هنگام سختی و تنگدستی در نقطه مقابل آرای وی در حالت آسایش و توانگری قرار می گیرند.

وقتی طبیعت خردانسانی بدینگونه و تأثیرپذیری آن از زمان، مکان، اوضاع و احوال تا بدین حد گریزناپذیر باشد، چگونه آن را درمینه آرایه زیست روشها، چه فکری و اعتقادی و چه اجرایی و رفتاری مبرا و عاری از تناقض و اختلاف تصور نماییم؟! آن هم در حالی که اختلاف و تناقض بی تردید لازمه ای از لوازم عقل می باشند، و فرموده خداوند عین حقیقت است که ضمن اشاره بدین مطلب اینگونه بیان می دارد:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲].

«آیا (منافقان و مخالفان) در باره قرآن ژرف نگری و باریک اندیشی نمی کنند (تا متوجه یکدستی و هماهنگی معانی و احکام آن گردند و خدایی بودنش را از همین رهگذر دریابند، زیرا) اگر از سوی غیر خدا آمده بود، بدون شک اختلافات و تناقضات فراوانی در آن پیدا می کردند».

از نمودگاه های این تناقض و ناسازگاری افراط و تفریطی است که تمامی نظام های بشری و دینی زمینی و تحریف شده، مشاهده می گردد. چنانکه در موضعگیری این نظام ها در باره مفاهیم متقابل این امر به

روشنی دیده می‌شود؛ مفاهیمی چون: روح و جسم، فرد و جامعه، واقع‌بینی و آرمانگرایی، عقل و قلب، سنت و نوگرایی، و... که هر مذهب یا نظامی فقط یکی از آن‌ها را مد نظر قرار داده و دیگری را کاملاً نادیده گرفته و یا به گونه‌ی شایسته بدان نپرداخته است.

راز این مطلب - گذشته از کوتاه‌بینی و کوتاه‌اندیشی عمومی بشری - این است که اندیشه‌ی انسان در زمینه‌ی بنانهادن یک فلسفه، زیست‌روش یا مذهب، اغلب - به صورت مستقیم یا غیر مستقیم - پیامد و بازتاب اوضاع گذرا و شرایط کنونی و احوال میحطی‌ای می‌باشد که دانسته یا ندانسته، و خواسته یا ناخواسته در تصور وی از اشیاء و پدیده‌ها و حکمی که وی در باره‌ی آن‌ها صادر می‌کند، مؤثر خواهند بود. و فرد با انصاف نمی‌تواند بزرگان فلاسفه را - هرچند در حقیقتی، اخلاص فراوان هم داشته باشند - از تأثیرپذیری‌های محیطی و زمانی، گذشته از تأثیرات عقاید موروثی و ویژگی‌های شخصی آن‌ها به دور بدارد.

۲) عاری بودن از یکسویه‌نگری و خودمحوری:

و از نتایج این ربانیت در اسلام عبارتست از: در برداشتن عدالت مطلق، و عاری بودن از یکسویه‌اندیشی، حتی کشی و دنبال کردن خواسته‌های شخصی که هیچ فردی از بشر هرکس هم که باشد، در این زمینه بدون عیب و سالم نیست.

آری، انسان غیر معصوم - هر قدر هم که مقامش در دانش و پارسائی، والا باشد - از تأثیرپذیری از خواسته‌های نفسانی، گرایش‌ها، تمایلات شخصی، خانوادگی، ملی، حزبی و قومی بدور نخواهد بود، هرچند که به ظاهر شیفته‌ی انصاف و خواهان بی‌طرفی هم باشد.

حال اگر چنین بشری هوسی مشخص یا گرایش‌هایی ویژه داشته باشد که به وی سمت و سو بخشیده و اندیشه‌اش را شکل‌دهی نماید، به گونه‌ای که همسو با فرمان آن به هر جا و هر سمت که مورد پسند آن است رو نماید، این دیگر عین فاجعه خواهد بود؛ چرا که هوس قبول یافته و کوتاه‌بینی بنیادین بشری در چنین نقطه‌ای گرد هم آمده‌اند، و به اصطلاح قوز بالا قوز شده است:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾ [القصص: ۵۰].

«آخر چه کسی گمراه‌تر از آن کسی است که بدون رهنمودی از جانب خداوند از هوی و هوس خود پیروی کند؟»

خداوند پیش از این‌ها به پیام‌آورش داوود چنین فرموده است:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾

[ص: ۲۶].

«ای داوود! ما تو را در زمین نماینده (خود ساخته‌ایم، پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد».

و راه خدا همان راه حقیقت و عدالت می‌باشد، راه پیراسته از هواخواهی و جانبداری، ستم و کژی و ناراستی. مقتضای سخنان گذشته ما این است که آیین و نظامی وجود ندارد که ساخته و پرداخته بشر باشد، یا انسان‌ها در آن دست برده باشند، و در عین حال از تأثیر خودمحموری‌های مخالف با راه خداوند، گرایش‌های جانبدارانه و اندیشه‌های فرقه‌گرایانه سالم مانده باشد.

اما «نظام خداوند» یا «برنامه خداوند» را خدای مردمان برای مردم وضع نموده است؛ کسی که از زمان و مکان تأثیر نمی‌پذیرد، چرا که خود، آفریدگار زمان و مکان است؛ کسی که هوا و تمایلات بر وی حاکمیت ندارد، چرا که وی عاری و پیراسته از هرگونه هوس و گرایش می‌باشد؛ کسی که هیچ نژاد، رنگ و طبقه و گروهی را ممتاز نمی‌شمارد، چرا که او پروردگار همه، و همگان بندگان وی هستند، پس جانبداری او از یک گروه در برابر دیگران یا هواخواهی او نسبت به یک نسل یا یک ملت در مقابل دیگر نسل‌ها و ملت‌ها امری است غیر قابل تصور.

بر همین مناسبت که قرآن جز شریعت خداوند و حکم وی را «اهوا» و هوس‌بازی‌هایی به شمار می‌آورد که ضرورت دارد از آن قوانین و پیروان آن‌ها دوری گزید. در همین مورد خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الجاثية: ۱۸].

«سپس ما تو را بر آیین و راه‌روشنی از دین قرار دادیم. پس، از همین آیین پیروی کن و بدین راه روشن برو، و از هوا و هوس‌های ناآگاهان پیروی مکن».

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ [المائدة: ۴۹].

«در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و مواظب باش که (با دروغ و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند».

۳) تقدیس داشتن و سهولت پذیرش:

همچنین از دیگر نتایج این ربانیت که در نظام یا برنامه اسلامی بازتاب می‌یابد، شکوه‌مندی و تقدسی است که هیچ نظام و برنامه‌ای بشری بدان دست نمی‌یابد.

منشأ این حرمت نهادن و مقدس داشتن، اعتقاد مسلمان به کمال خداوند و دوربودن او از هرگونه عیب و نقص در زمینه آفرینش و فرمانروایی و قانونگذاری می‌باشد. و نیز اعتقاد به این که خداوند هرچیزی را در نیکوترین صورت و محکم و استوار آفریده است. همانگونه که در کتابش می‌فرماید:

﴿صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [النمل: ۸۸].

«این ساختار خدایی است که همه چیز را محکم و استوار آفریده است.»
همچنین تمامی احکامی را که تشریح نموده و تمامی کتاب‌هایی را که فرو فرستاده است، محکم و استوار ساخته است، همانطور که در قرآن می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ [هود: ۱].

«کتابی است که آیاتش محکم و منظم گردیده است، سپس از سوی فرزانه‌ای آگاه شرح و بیان شده‌اند.»
پس هم آفرینش و تقدیر خداوند حکیمانه است، و هم امر و نهی وی از روی حکمت و فرزاندگی صورت می‌پذیرد:

﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفْوُتٍ﴾ [الملک: ۳].

«در آفرینش خداوند مهربان، کوچکترین ناهمگونی و خللی نمی‌بینی.»
و در شریعت خداوند مهربان هم اندک پراکنده‌گویی و یاوه‌ای نخواهی یافت، پس آفرین بر خداوند والامقام، بهترین آفریدگاران و داورترین داوران.

پیامد این حرمت نهادن و مقدس داشتن، رضایت‌دادن به تمامی آموزه‌های این نظام و احکام آن، و پذیرفتن آن‌ها به بهترین وجه و همراه با گشادگی سینه، قناعت اندیشه و علاقه قلبی می‌باشد. این امر البته از موجبات ایمان به خداوند و پیامبران او می‌باشد:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«اما نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند، و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.»
لازمه این احترام و تقدیس و این پذیرش نیکو، اجرای بی‌درنگ و سریع دستورات و فرمان‌بردن به محض شنیدن اوامر می‌باشد، چه در حالت رضایت و آمادگی و چه به صورت ناگزیر و غیر داوطلبانه، بدون تعلل و سستی، یا گریز فریبکارانه از تکالیف و تعهدات نظام، و فرار زیرکانه از پایبندی به بایدها و نبایدهای آن.

در این زمینه به ذکر دو نمونه بسنده می‌نمائیم که بیانگر چگونگی موضعگیری زنان و مردان مسلمان صدر اسلام در برابر شریعت خداوند و امر و نهی او می‌باشند:
نخست: واکنش مؤمنان در شهر مدینه، پس از تحریم شرابخواری.

ملت عرب شیفته نوشیدن شراب و مراسم و مجالس مربوط به آن بودند، خداوند هم از این ویژگی آنان مطلع بود و به همین خاطر در تحریم شراب روش تدریجی را برای آنان به کار گرفت، تا این که آیه نهایی در مورد تحریم قاطعانه آن نازل گردید، و اعلام داشت که می‌خوارگی:

﴿رَجَسُ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ [المائدة: ۹۰].

«پلید و عملی اهریمنی می‌باشد».

و با این اطلاعیه، پیامبر ﷺ نوشیدن، خرید و فروش و اهدای شراب را به غیر مسلمانان غیر مجاز و حرام ساخت. به محض پخش این خبر، مسلمانی نبود که ذخیره‌های شراب و ظروف مربوط به آن را که در نزدش بود نیاورد و در کوچه‌های شهر نریزد، تا بدینوسیله تنفر خویش را از آن اعلام نماید.

از امور شگفت‌آور در مسئله پذیرش فرمان و قانون خداوند این است که گروهی از مسلمانان به هنگام دریافت این آیه پیاله شراب را در دست داشته، قسمتی از آن را نوشیده و مقداری از آن هنوز مانده بود، اما با شنیدن آیه باقیمانده شراب را بر زمین می‌ریختند و در پاسخ فرموده خداوند:

﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ [المائدة: ۹۱].

«آیا دست‌بردار می‌شوید؟».

اعلام می‌نمودند: آری دست برداشتیم خدایا!

اگر این موقعیت چشمگیر در مبارزه با شرابخواری و برچیدن بساط آن در جامعه اسلامی را با شکست سریعی که آمریکا در پروژه علیه شرابخواری با تکیه به قوانین و قدرت دولتی، متحمل گردید^(۱)، مقایسه نمایم بدین نکته پی خواهیم برد که افراد بشر را جز شریعت آسمانی که پیش از پلیس و قدرت بر وجدان و ایمان تکیه می‌کند، چیزی اصلاح نخواهد کرد.

نمونه دوم: عبارت است از موضعگیری بانوان مسلمان صدر اسلام، در خصوص تحریم خودنمایی و خودآرایی جاهلانه و قرآن‌ستیزانه و وجوب متانت و حیا و پوشیدگی که از سوی خداوند بر آنان تشریح گردید. در جاهلیت زن با سینه نمایان و بدون هرگونه پوشش راه می‌رفت و اغلب اوقات گردن، زلف‌های بافته و موهای سر و گوشواره‌های گوشش را نمایان می‌ساخت. لذا خداوند آرایش و خودنمایی را به شیوه جاهلیت پیشین بر زنان مسلمان تحریم نموده و به آنان دستور داد که خود را از گروه زنان جاهلیت جدا ساخته و با شعار و روش آنان مخالفت ورزند، و پوشیدگی و ادب و متانت را در قیافه‌ها و حالات مختلف خود پیشه سازند، بدینگونه که روسری‌های خود را بر یقه‌ها و گریبان‌هایشان آویزان کنند، یعنی: دو قسمت روسری‌ها را بر روی سینه به هم متصل نمایند، به نحوی که بر روی یقه قرار گیرد و در نتیجه گلو، گردن و گوش‌ها را بپوشاند.

۱۶- تفسیل این مقایسه را در کتاب «نقش ایمان در زندگی» از همین مؤلف فصل «ایمان و اخلاق» ملاحظه فرمایید.

اکنون اجازه بدهید رشته سخن را به عایشه رضی الله عنها بسپاریم، و ماجرای چگونگی استقبال زنان مهاجر و انصار در نخستین جامعه اسلامی از این قانون الهی را که برای تغییر دادن مسأله‌ای حساس در زندگی زنان، یعنی: محیط اجتماعی، آرایش و پوشاک زنان نازل شده بود، از زبان ام المؤمنین رضی الله عنهن بشنویم. وی در این مورد چنین می‌گوید: «رحمت خداوند بر گروه نخست زنان مهاجرین باد! هنگامی که خداوند این آیه را فرو فرستاد:

﴿وَلْيَضْرِبْنَ خُمُرَهُنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ [النور: ۳۱].

«و چارقد و روسری‌های خود را بر یقه‌ها و گریبان‌هایشان آویزان کنند.»
گلیم‌های نازک و جامه‌های نادرخته پشمی و ابریشمی خود را پاره می‌کردند و به جای روسری به کار می‌بردند»^{۱۷)}

روزی گروهی از زنان که نزد وی نشسته بودند، از زنان قریش و امتیاز آن‌ها سخن به میان آوردند. او چنین گفت: «حقا که زنان قریش برترند. و سوگند به خدا من از زنان انصار کسی را ندیدم که در تصدیق کتاب خداوند و ایمان به پیام الهی بیشتر از آنان باشد. سوره نور که نازل شد:

﴿وَلْيَضْرِبْنَ خُمُرَهُنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾

شوهران‌شان به سوی آنان بازگشتند و آیات آن را برایشان می‌خواندند، نیز مرد خانواده آیات را بر همسر، دختر، خواهر و تمام خویشاوندان می‌خواند، زنی از آنان نبود مگر این که به نشانه تصدیق و پذیرش آیات خداوند به سراغ گلیم و خیمه منقش و مصور خود می‌رفت و آن را بر سرش می‌کشید تا جائی که پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله به گونه‌ای محجب شدند انگار زاغ‌های سیاه بر روی سرشان نشسته بودند»^{۱۸)}

موضعگیری زنان مؤمن در برابر قوانینی که خداوند در باره آن‌ها تشریح می‌نماید، چنین است؛ موضع: شتاب در اجرای اوامر، و دوری از نواهی، بدون این پا و آن پا و بدون درنگ و انتظار، آری، آنان یک یا دو روز یا بیشتر منتظر نماندند تا این که پوشاک‌های جدیدی که برای پوشاندن سر و یقه مناسب باشد بخرند و یا بدوزند، خیر، بلکه هر نوع پارچه‌ای که یافت می‌شد در هر رنگی هم که بود، همان را شایسته و مناسب می‌دیدند، و اگر چیزی در دسترس نبود جامه‌های نادرخته و گلیم و خیمه‌هایشان را پاره می‌کردند، و آن‌ها را بر سر می‌کشیدند: بی آن که اعتنایی به ظاهر آن‌ها داشته باشند که بنابه توصیف ام المؤمنین عایشه همچون زاغ‌های سیاه که بر روی سرشان نشسته باشند، در نظر می‌آمدند»^{۱۹)}

۱۷- بخاری روایت نموده است.

۱۸- این مطلب را ابن کثیر در تفسیر آیه فوق از ابن ابی حاتم ذکر نموده است.

۱۹- از کتاب «حلال و حرام در اسلام» نوشته مؤلف.

۴) رهایی یافتن از بندگی انسان برای انسان:

و از نتایج این ربانیت - فراتر همه موارد پیشین - نجات یافتن انسان از بندگی هم‌نوع خود می‌باشد. توضیح این که فرمان‌پذیری و بندگی نوع‌ها و گونه‌هایی دارد که زیانبارترین و بدترین آن‌ها، این است که انسان تسلیم و فرمانبر انسانی همچون خود گردد^(۱) که هرچه را بخواهد و هرگاه بخواهد، برای وی حلال سازد و هرچه را خواست و به هرگونه که اراده نمود بر وی حرام گرداند، او مطابق خواست خود فرمان صادر کند و این هم بی‌درنگ بپذیرد، او مطابق میل خود نهی کند و این هم از نواهی وی دست بکشد. به دیگر سخن او «نظام زندگی» یا «برنامه زندگی» را برایش تدوین نماید، و این هم جز گردن‌نهادن و تسلیم و پذیرش، اجازه هیچ چیز دیگری نداشته باشد. در حالی که در حقیقت آن کسی که در زمینه تعیین این نظام یا برنامه، و قبولاندن آن به مردم و تسلیم کردن انسان‌ها برای اجرای آن مالکیت تام دارد، فقط خداوند یگانه است که پروردگار مالک و معبود انسان‌ها می‌باشد. و به همین دلیل امر و نهی اعمال حاکمیت بر انسان‌ها و تعیین حلال و حرام برای آنان فقط حق اوست و چنین حقی ناشی از این است که صاحب اختیار و پروردگار و خالق انسان‌ها اوست و هم اوست که آنان را از تمامی انواع نعمت‌های کوچک و بزرگ برخوردار ساخته است:

﴿وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳].

«هر نعمتی که دارید، از خداست.»

پس چنانچه برخی مردم مدعی این حق شوند - یا از سوی دیگران برایشان ادعا گردد - با این کار قطعاً به مبارزه با حق مقام ربوبیت برخاسته، و به رقابت با قدرت الوهیت پرداخته‌اند و از بندگان خدا کسانی را به فرمانبری و بندگی خود کشانده‌اند، حال آن که خودشان هم به مانند آن‌ها آفریده‌هایی بیش نیستند و هر سنت و قانونی که از سنت‌های الهی بر آنان حاکم است، بر این مدعیان خدایی نیز حاکم می‌باشد. شگفت‌آور نیست که قرآن‌کریم اهل کتاب را به خاطر دست برداشتن از آزادی فطری و مادرزادی، و تن دادن‌شان به بندگی و فرمانبری روحانیون و پارسایان جامعه خود به باد انتقاد می‌گیرد و آنان را از این کار باز می‌دارد، فرمانبری روحانیون و پارسایانی که قدرت قانونگذاری و حاکمیت بر آنان را در زمینه بایدها و نبایدها و تعیین حلال و حرام به دست گرفته بودند، بی‌آن که احدی حق مخالفت، انتقاد و یا بازنگری داشته باشد. و قرآن یهودیان و مسیحیان را به خاطر همین امر به شرک و چند خدایی محکوم نموده است. در همین رابطه قرآن می‌فرماید:

۲۰- علامه اقبال لاهوری در این مورد چنین می‌گوید:

آدم از بی‌بصری، بندگی آدم کرد
یعنی از خوی غلامی، ز سگان خوارتر است
گوهری داشت، ولی نذر قباد و جم کرد
من ندیدم سگی پیش سگی سر خم کرد

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۗ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱].

«اهل کتاب غیر از خداوند، روحانیون و پارسایان خود و مسیح فرزند مریم را به عنوان صاحب اختیار و خدای خود پذیرفته بودند، حال آن که دستوری جز در مورد فرمانبری و بندگی خدای یگانه نداشت، (خدایی) که جز او معبودی حقیقی وجود ندارد. خداوند پاک و منزّه است از شرک و ورزی و چیزها و کسی که آنان با وی شریک می‌سازند.»

از آنجا که پیام اسلام، پیام آزادی همه جانبه انسان از بندگی و فرمانپذیری غیر خداوند می‌باشد، ملاحظه می‌کنیم که قرآن کرامتبخش ندای رهاییبخش خود را متوجه تمامی اهل کتاب می‌سازد که خود را از این بندگی برای غیر خداوند نجات دهند، و بندگی و فرمان‌پذیری را کاملاً به خداوند اختصاص دهند و فقط در برابر او تسلیم باشند. این فراخوانی در این فرموده خداوند می‌باشد:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ ۚ فَإِن تَوَلَّوْا فُقُولُوا أَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو: ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم. و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سر برتابند، بگوئید: گواه باشید که ما تسلیم (اوامر و نواهی خدا) هستیم.»

و پیامبر اسلام ﷺ نامه‌هایی را که خطاب به پادشاهان و استانداران مسیحی می‌نوشتند، با همین آیه پایان می‌دادند.